

بنیاد مطالعات ایران

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

برنامه تاریخ شفاهی

جناب آقای عبدالرضا انصاری مصاحبه شونده :

آقای دکتر غلامرضا افخمی مصاحبه کننده:

واشنگتن، بتزدا

۲۷ فوریه، اول، دوم، چهارم، ششم مارس ۱۹۹۱



4343 Montgomery Avenue, Suite 200
Bethesda, MD 20814, U.S.A.
Telephone: (301) 657-1990
Fax: (301) 657-4381

فهرست مندرجات مصاحبه با آقای عبدالرضا انصاری

<u>صفحه</u>	<u>موضع</u>
۱-۵	۱- سوابق تحصیلی- خانوادگی- خاطراتی از دوران تحصیلی- چگونگی ورود به کارهای دولتی- استخدام در اداره تبلیغات
۵-۷	۲- خبرنگاری رادیو- دوران نخست وزیری قوام السلطنه- وقایع آذربایجان- جمع آوری اخبار- محاکمه تدین- دعوت به کار در وزارت اقتصاد.
۷-۸	۳- فعالیت های حزب توده- واکنش به حزب توده- حضور نیروهای روسیه در کنار دانشگاه- طرفداری برخی از دانشجویان از شوروی.
۹-۱۳	۴- احساسات ضد خارجی در ایران- سفر به آمریکا برای ادامه تحصیل- مشکلات ارزی- بازگشت به تهران- فشارهای چپ- قرار ملاقات با والاحضرت عبدالرضا- استخدام در اصل ۴- مشکلات مالی دستگاههای دولتی.
۱۳-۱۶	۵- گسترش فعالیت های اصل ۴- ملاقات سفیر آمریکا با دکتر مصدق- تشکیل کمیته شش نفری درسازمان برنامه کمک های آمریکا به ایران.
۱۶-۲۱	۶- واکنش سازمان های گوناگون نسبت به اصل ۴- فعالیت های اصل ۴- تغییرات در اصل ۴- توجه طرح های زیربنائی.
۲۱-۲۸	۷- بررسی طرح ها- نقش کارشناسان ایرانی در اجرای طرح ها- افزایش تعداد کارمندان اصل ۴.
۲۸-۳۰	۸- نحوه نگرش آمریکائی ها- کارمندان ایرانی اصل ۴- تأثیر شیوه مدیریت اصل ۴ در سازمان های دولتی ایران.
	۹- خصوصیات وارن- خاطره ای از وقایع ۲۵ مرداد- کرمت روزولت- تأثیر

- آمریکائیان در رویدادهای مرداد ۳۲. ۳۰-۳۲
- ۱۰- اردشیر زاهدی- مشکلات اقتصادی دولت زاهدی - اجرای طرح های بزرگ- آغاز مذاکره با کنسرسیوم- دکتر امینی- کمک های آمریکا.
- ۱۱- تغییر دولت و حل مسئله نفت- بهبود وضع مالی دولت- سازمان برنامه پیشنهاد آمریکائیان- گسترش فعالیت های سازمان های ایرانی- کوچک شدن اصل ۴.
- ۱۲- فخر الدین شادمان- مهندس طلاقانی- دکتر علی امینی.
- ۱۳- نحوه دخالت پادشاه در امور- فعالیت های صندوق مشترک - دعوت باقر پیرنیا برای پست معاونت وزارت دارائی.
- ۱۴- نخست وزیری دکتر اقبال- مشکلات مالی دولت - وضع پرداخت حقوق ها- بانک ملی- دریافت وام از خارج - قرارداد با مؤسسات خارجی - جلوگیری از خریدهای قسطی.
- ۱۵- تغییر سازمان اداری وزارت دارائی- پیشنهادها و طرح ها.
- ۱۶- خاطراتی از حسین علاء- اسدالله علم- باقر پیرنیا.
- ۱۷- وضعیت خزانه داری کل- رسیدگی به قوانین و مقررات مالیاتی- وضع مقررات جدید- ناصر- تیمسار ضرغام- ملاقات اعلیحضرت با آیزنهاور- بررسی و تعیین مشکلات مالی دولت.
- ۱۸- ملاقات با پادشاه - ارائه گزارش ها.
- ۱۹- نحوه تصویب بودجه در مجلس شورای ملی- تغییر شکل تهیه بودجه سازمانهای دولتی- بودجه متعادل- تقسیک بودجه - بودجه های تفصیلی.
- ۲۰- عدم قبول پست وزارت گمرکات و انحصارات- سرازیر شدن درآمد نفت- پائین بودن حقوق کارمندان دولت- شورای اقتصاد- انتصاب

- ۶۸-۷۲ به وزارت کار- کنار گذاشتن دکتر اعتبار.
- ۷۳-۷۶ ۲۱- تشکیل امرسون کلاب- گردهمایی با شرکت گروهی از تحصیلکردگان در آمریکا- تشکیل گروه "ایران نو" عضویت دکتر اقبال.
- ۷۶-۸۲ ۲۲- اعلام تشکیل حزب مردم - نخست وزیری دکتر اقبال- تشکیل حزب ملیون- اظهارات تیمور بختیار- پیوستن اعضای گروه ایران نو به دو حزب جدید- فعالیت های حزب ملیون- بودجه حزب - برنامه و ایدئولوژی حزب.
- ۸۳-۸۹ ۲۳- انتخابات ۱۳۳۸ (۱۹۶۰) - شرکت در جلسه منزل دولت آبادی، وکیل مجلس، پیشنهاد گنجاندن دوکارگرد و وزارت کاندیداهای حزب - حذف نام کارگران- استعفای دولت اقبال- گردهمایی با شرکت منصور، هویدا، آموزگار- پیوستن افراد دیگر، مبادله اطلاعات - بررسی طرح های عمرانی- پیشنهاد تشکیل سازمان مسکن - طرح پیشرفت صنایع - تشکیل وزارت صنایع - بانک توسعه صنعتی و معدنی- جدا شدن منصور- تشکیل کانون مترقی.
- ۸۹-۹۶ ۲۴- وزارت کار در دوره دکتر اقبال - تهیه قانون بیمه های اجتماعی- مشکلات کارگران شرکت نفت- تأسیس بانک های جدید- افتتاح پل خرمشهر.
- ۹۶-۹۸ ۲۵- پیشنهاد مهندس شریف امامی- همکاری آلمان در گسترش صنعت ذوب آهن در ایران- بررسی پیشنهاد- تهیه گزارش.
- ۹۸-۱۰۳ ۲۶- برخی از فعالیت های وزارت کار- خصوصیات شریف امامی- فراماسیون- شرکت درکلیه جلسه فراماسیونری.
- ۳۷- انتصاب شریف امامی به نخست وزیری- معرفی کابینه- تشکیل

- سازمان آب و برق خوزستان. نظر دکتر اقبال درمورد سد دز، درگیری با ابتهاج - فعالیت های شرکت لیلیانتال و کلارک - قرارداد با سازمان برنامه اجرای طرح دز. گسترش فعالیت های سازمان آب و برق خوزستان. سفر به آمریکا، بازدید از دره تنی - تحت تعقیب قرار گرفتن ابتهاج.
- ۱۰۳-۱۱۳ - استعفا از سپرستی سازمان آب و برق خوزستان - استعفای شریف امامی - نخست وزیری امینی - زندانی شدن ابتهاج - احضار به دادگستری - توصیه نقابت، وکیل دادگستری - ملاقات با الموتی. رفع اتهام.
- ۱۱۳-۱۱۷ - نظریاتی درمورد الموتی. نظر کنندی رهبر جمهوری آمریکا درمورد نظام سلطنتی در ایران - فشار به امینی مشکلات امینی - انتصاب به آجودانی اعلیحضرت - ملاقات با اعلیحضرت - ارائه گزارش - مشکلات کار.
- ۱۱۷-۱۲۰ - مراسم بتن ریزی سد دز - پایان ساختمان سد. نظر ارسنجانی و مخالفان درباره سد. اجرای طرح نیشکر. استفاده از متخصصین خارجی.
- ۱۲۰-۱۲۷ - طرح توزیع نیروی برق در شهرهای خوزستان. تأکید بر تأسیس یک شبکه برق رسانی - طرح تأسیس وزارت آب و برق - آموزش ایرانیان برای اداره امور سدها.
- ۱۲۷-۱۳۰ - عدم همکاری استاندار خوزستان - مشکلات کار.
- ۱۳۰-۱۳۱ - نقش ارسنجانی وزیر کشاورزی، سوابق او.
- ۱۳۱ - طرح آبیاری اراضی خوزستان. مالکان خصوصی - اصلاحات ارضی - تأثیر سد محمد رضا شاه در منطقه - حمایت

- اعلیحضرت از طرح های عمرانی خوزستان.
۱۳۱-۱۳۴
- ۳۵ ملاقات با حسنعلی منصور، پیشنهاد وزارت دارائی پس از تشکیل کابینه مخالفت اعلیحضرت - ادامه کار در سازمان آب و برق خوزستان - مهندس روحانی - وزارت آب و برق -
انتصاب به استانداری خوزستان با حفظ سمت - نظری در آب و برق خوزستان - مهندس روحانی -
۱۳۴-۱۳۸
- ۳۶ گسترش طرح های سدسازی - خروج از سازمان آب و برق خوزستان.
۱۳۸-۱۳۹
- ۳۷ خاطراتی از زمان انتصاب به استانداری خوزستان - مقابله با خشکسالی در منطقه شادگان به وضع ناگوار مردم شادگان - بررسی مشکلات شهر با حضور نمایندگان مردم - وضع زندانیان و زندانها - گزارش به اعلیحضرت.
۱۳۹-۱۴۷
- ۳۸ انتصاب یک زن به معاونت استانداری خوزستان - مقابله با مخالفت ها.
۱۴۷-۱۴۹
- ۳۹ سفر منصور نخست وزیر به خوزستان - تشکیل شورای حزب ایران نوین - مشکلات مرزی ایران و عراق - بررسی وضع اجتماعی در غرب خوزستان - کشیدن جاده مرزی - تقسیم آب در خوزستان - لوله کشی آب اهواز - تحریک رومانیان - مخالفت با آب لوله کشی.
۱۴۹-۱۵۳
- ۴۰ پیشرفت طرح های عمرانی - مراسم بیست و پنجمین سال سلطنت اعلیحضرت - پیشنهاد تأسیس ۵۰ مدرسه - تسهیل ملاقات مردم با استاندار - تأسیس بنیاد فرهنگی خوزستان -

- نخست وزیری هویدا- نظریاتی درمورد مردم عرب زبان خوزستان-
 فکر تغییر لباس مردم.
 ۱۵۳-۱۵۷
- ۴۱- افزایش تولیدات کشاورزی در خوزستان.
 ۱۵۷-۱۵۹
- ۴۲- انتصاب به وزارت کشور- قانون تأسیس انجمن های استان و شهرستان-
 خاطراتی از دوران وزارت کشور- چگونگی ارتباط با هویدا.
 ۱۵۹-۱۶۱
- ۴۳- ویژگی های حسنعلی منصور- دلایل انتخاب منصور به نخست وزیری-
 نقش آمریکائی ها در سیاست های ایران.
 ۱۶۱-۱۶۳
- ۴۴- خاطراتی از ورود به تهران به عنوان وزیر کشور- علاقه اعلیحضرت
 به گسترش انجمن های ایالتی و ولایتی و محلی- خاطراتی از مهندس
 روحانی- دکتر کلالی - مخالفت با انتصاب به یک مقام حزبی به
 معاونت وزارت کشور- درگیری با حزب ایران نوین- عضویت
 اجباری مقامات ارشد در حزب.
 ۱۶۳-۱۶۹
- ۴۵- ملاحظاتی درباره دوران خدمت در وزارت کشور- ارتباط با حزب
 ایران نوین- اردشیر زاهدی- انتخابات مجلس شورای ملی- نظر
 اعلیحضرت- کاندیداهای نمایندگی- نحوه برگزاری انتخابات-
 قانون انتخابات- نقش وزارت کشور- اعمال نفوذ در انتخابات-
 واکنش اعلیحضرت.
 ۱۶۹-۱۸۲
- ۴۶- وظایف وزارت کشور- وضعیت شهرباری تهران- تلاش برای رفع
 مشکلات شهرباری- تهیه قانون نوسازی و عمران شهری.
 ۱۸۲-۱۸۷
- ۴۷- اشکال تراشی های حزب ایران نوین - کارهای نمایشی و ظاهری
 حزب- وضعیت اتوبوسرانی شهری در تهران- مشکلات
 ترافیک- تأکید بر بهبود روابط های شهری- اجرای برنامه های
 نمونه- تشکیل انجمن های شهر.
 ۱۸۷-۱۹۲

- ۴۸- تعیین صلاحیت کاندیداهای شهرداری ها- قدرت گرفتن مقامات حزب-نظرهودا درباره انتخاب کاندیداهای سردی روابط باهودا.
- ۴۹- استخدام بخشدارهای لیسانسیه- خاطراتی از دوره کاردکابینه دکتر اقبال- روابط هویدا و اردشیر زاهدی- انتصاب به قائم مقامی والاحضرت اشرف- فعالیتهای سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی- پیکار با بیسادی.
- ۵۰- جشن های دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی- تدارک برگزاری جشن ها، تقسیم برنامه ها- مشکلات کار- نظرهای موافق و مخالف - تهیه طرح های عمرانی - تأسیس مدارس جدید- تأمین امنیت شرکت کنندگان در جشن ها- پیشنهاد تغییر تاریخ- شرکت مردم در برگزاری مراسم. هزینه و بودجه جشن ها.
- ۵۱- واکنش مردم به جشن ها- هدف پادشاه از برگزاری جشن ها- تبلیغات رسانه های خارجی علیه ایران- ورود سران کشورهای خارجی به تهران - انتقاد از برگزاری جشن ها.
- ۵۲- بازگشت به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی- گسترش فعالیتهای سازمان - آموزش های حرفه ای- تشکیل بنیادهای خیریه- تشکیل دانشگاه کرمان- منابع ملی سازمان شاهنشاهی- کمک های دولت - وضع سازمان پس از انقلاب.

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران مصاحبه با جناب عبدالرضا انصاری ۲۷ فوریه ۱۹۹۱ بتزدا.

سؤال : جناب انصاری می توانیم شروع کنیم ممکن است که خواهش کنم که یک مقداری از سابقه زندگی خودتان از جوانی تحصیلات ، نحوه که وارد کارهای دولت شدید بعداً بفرمائید .

آقای انصاری : والله پدر من سرهنگ محمدحسین انصاری بوده که در سن ۲۶ سالگی در بجنورد در سال ۱۳۰۴ کُشته شد مادرم هم دختر سرتیپ احمد خان شیرلو بود که در آن زمان فرمانده ارتش در غرب ایران بود. پدرم افسر جوانی بود که در جوانی پدرش را از دست داده بود و بنابراین با سرپرستی دائیش که مرحوم سرلشگر محمود انصاری امیر اقتدار بوده بزرگ می شود و با بچه های آنها مدرسه می رود دوره نظام را می گذراند و وارد ارتش می شود بتدربیح مقاماتی را طی می کند مأموریتش در آن زمان در خراسان بود ازدواج این به اصطلاح پسر و دختر جوان هم در تهران انجام می شود درحالی که دختر در تهران بوده و پدر من در مشهد بوده پدر دختر در کرمانشاه بوده و در تهران مقدمات ازدواج فراهم می شود و ازدواج صورت می گیرد و مادرم را با کالسکه و عدهای همراه تفنگچی می فرستند به مشهد این عروس و داماد آنجا هفت ماه زندگی می کنند و پدر من به مأموریت می رود و در آنجا توسط ترکمن ها در درگیری نظامی کُشته می شود. بنابراین، مادرم بر می گردد به تهران و بعد از یکی دو سال مراجعت می کند به خانه پدر خودش و سرپرستی مرا داشت و من در آن شرایط بزرگ شدم . نقطه قابل توجه اینکه تقریباً اغلب خانواده ما همه ارتشی بودند. پدرم، پدر بزرگم، پدر او و تمام کسانی که می شناختیم و اینها علتی همین بود که اینها کسانی بودند که بعد از تسلیم هفده شهر ایران به روسها اینها سران ایلات مناطق قره باغ، قفقاز، ایروان، نخجوان اینها بودند که دستجمعی حرکت می کنند و می گویند که ما نمی خواهیم زیر پرچم روسها باشیم و می آیند به ایران می آیند به تهران چون آدم های خیلی با اصطلاح جنگجوئی بودند کارهای نظامی می دانستند روسی بلد بودند ضمناً یادگرفته بودند در آن درگیری اینها . در ارتش آن زمان اینها خیلی رشد می کنند و جزو در آن زمان هم که تمام مستشاران روسی در ایران بودند در حقیقت ارتش ایران تحت نظر آنها قزاقخانه سابق اداره می شد اینها همه جزء سران ارتش ایران بودند و در همین دوران هم بوده که اعلیحضرت رضا شاه کبیر مراحل ارتشی اش را طی می کرد و اینها را خوب می شناخت و با خانواده هایشان آشنا بود و بعد از اینکه اعلیحضرت رضا شاه به سلطنت میرسد حتی در دوران نخست وزیریش اینها بچه های اینها را زیر پرچم خودش می گیرد و بعد اینها در ارتش هر کدام مقامات خیلی بالاتی را داشتند همه تقریباً توی یک منطقه زندگی می کردیم ما آن منطقه خیابان بازارچه آشیخ هادی خیابان شاپور، چهار راه حسن آباد در آن منطقه اینها همه خانه ها در آن

منطقه یک منطقه کوچکی بود که اینها همه آنجاها زندگی می‌کردند و درنتیجه خیلی باهم حشر و نشر اینها داشتند.

سؤال : یعنی شما وقتی که مادرتان آمد به تهران برگشت توی همین منزل .

آقای انصاری : کوچه بازارچه آشیخ هادی همانجا. درنتیجه این را از این جهت عرض می‌کنم که محیطی که در آن بچگی من و همبازیهایم بزرگ شدیم محیطی بود دو چیز خیلی مشخص داشت یکی اینکه همه اینها خیلی وطن پرست بودند خیلی ایران را دوست داشتند و بطور عجیبی خس خیلی ملی بودند. دوم اینکه خیلی با قناعت زندگی می‌کردند اینها زندگانی خیلی ساده‌ای داشتند زندگانی سربازی داشتند و تشریفات خیلی زیادی نبود توی زندگیشان و شاید همین اثر گذاشته روی نحوه فکر خود من و قوم و خویشهای دیگر و افرادی که می‌شناسم که از تشریفات و اینها خیلی خوششان نیامده درحالی که من بعداً من کارهائی که پیدا کردم مقدار زیادی کارهای تشریفاتی توانیم بود. امّا این سابقه بچگی خیلی اثر روی نحوه فکر من گذاشت . بعد در منزل پدربرزگم ما بزرگ شدیم و دوران دبستان و دبیرستان، دبستان شرف آن زمان شروع کردم از کسانی که شاید شما بشناسید همکلاسی من منوچهر نیکپور بود. ما دو نفر کوچکترین فرد کلاس و در آنجا جلوی صف می‌نشستیم .

سؤال : کلاس اول ابتدائی .

آقای انصاری : بله، کلاس اول ابتدائی
سؤال : این چه سالی است .

آقای انصاری : این سال باید ۱۳۰۹ باشد برای اینکه من پنجم‌سالم بوده. دوران دبیرستان، مدارس فیروز بهرام و البرز میرفتم و درسال، سالی که دیپلم گرفتم که در رشته علمی دیپلم گرفتم از دبیرستان البرز سال جالبی بود که آن سال کلاس ما خیلی شاگردان خوبی داشت و از همکلاسی من در آن زمان دکتر کلالی که بعداً کارهای خیلی اساسی در یک دورانی داشت کار سیاسی .

سؤال : مثل حزب ایران نوین .

آقای انصاری : دبیرکل حزب ایران نوین و اینها ما همکلاس بودیم باهم در کلاس ۱۲ و وقتی که دیپلم گرفتیم معدل ما دو نفری عین هم شد. هردو نفر با معدل ۱۵/۱۷ دو نفری شاگرد دوم شدیم در تهران . در آن زمان . شاگرد اول کلاس آمد کلاس ما بود آن زمان.

سؤال : یادتان می‌آید کی بود.

آقای انصاری : پسر جوانی بود به اسم تقوی خیلی خوب درس می‌خواند شیرازی بود این در کلاس ما شاگرد اول شد. و برادرش در ششم طبیعی شاگرد اول شد. در تهران بودند پدر و مادرشان در شیراز بود هیچ کاری نداشتند غیر از درس خواندن . ما خوب ورزش می‌کردیم، بازی می‌کردیم اینها ولیکن آنها درس می‌خواندند شاگرد اول شدند.

سؤال : در این زمان که شما فارغ التحصیل شدید امتحان دادید مدرسه البرز رئیسش دکتر مجتبی بود یا اینکه مجتبی هنوز نیامده بود.

آقای انصاری : دکتر مجتبی معلم جبر ما بود دکتر صورتگر رئیس مدرسه بود. دکتر مجتبی بعداً رئیس دبیرستان البرز شد. بعد از دوره دبیرستان چون در آن زمان رشته‌های تحصیلی خیلی محدود بود در تهران. دانشکده‌های شمار نمی‌توانستیم رشته‌های مختلف مثل حالا نبود که بتوانیم انتخاب کنیم . چندین رشته بیشتر نبود هفت یا هشت رشته بیشتر نبود من خیال داشتم بروم رشته دانشکده فنی ولیکن بدلاً این کار را دنبال نکردم بعداً می‌خواستم طب بخوانم مادرم مخالف بود و چون خانواده ما ملکی داشتند کارهای کشاورزی مثل تمام خانواده آن زمان ملک داشتند اینها من رفتم دانشکده کشاورزی .

سؤال : یک سوال می‌توانم بکنم همه بیشتر خانواده شما بدليلى بهرحال بنظرم رسید که نظامی بودند ولی شما هیچوقت احساس اين را كه بخواهيد در ارتش وارد بشويد نداشتید.

آقای انصاری : بهبیچوجه، نه تنها احساس داشتم که بروم بطور کلی از نوع کارهای نظامی اینها هیچوقت برای من چیزی نداشت، بیشتر دلم می‌خواست که کتاب می‌خواندم اینها از بچگی. درحالی که بچههای دیگری که با

من همدوره بودند اینها توی فامیل اغلب مدرسه نظام رفتند خوب اینها همه رفتند و بعداً اینها تمامشان بدرجات بالای ارتقی رسیدند ولی من هیچوقت برایم جاذبه‌ای نداشت رفتن به نظام و این دوران آن دوره بود که .

سؤال : یعنی تا لیسانس کشاورزی تان را در دانشگاه تهران گرفتید؟

آقای انصاری : بله، لیسانس کشاورزی ام را اول من در دانشگاه تهران گرفتم و در آن زمان لیسانس کشاورزی را عنوان مهندسی می‌دادند برای اینکه همین است که بعضی وقتها به بندۀ بعضی‌ها می‌گویند مهندس . و چون من بعد از اینکه دوران کشاورزی ام را تمام کردم دیدم آن چیزی نیست که برای من خیلی جاذبه داشته باشد وارد دانشکده حقوق شدم بعد از.

سؤال : بعد از اتمام کشاورزی

آقای انصاری : بعد از اتمام کشاورزی وارد دانشکده حقوق شدم در عین حال وارد خدمت دولت شدم در همان سال . مهندسین کشاورزی همکلاسی‌مان وارد کشاورزی شدند من چون زیاد خودم در عین حالی که خیلی شاگرد خوبی بودم در آنجا تقریباً شاگرد اول مدرسه بودم . از همکلاسی‌مان آنجا امیرحسین امیرپریز بود. بله ما دو نفر باهم خیلی رقابت درسی داشتیم . آنها همه رفتند به وزارت کشاورزی . من رفتم به وزارت کار، وزارت کار تازه تأسیس شده بود در اداره تبلیغات کار گرفتم و اولین کار من خیلی کار جالبی نبود در اداره‌ای بود به اسم اداره اخبار، که رئیس اداره اخبار یک فردی بود که تا کلاس ۹ درس خوانده بود. یک اطاق بود و این اطاق ما تقریباً چسبیده به تواکت اداره بود ایشان رئیس بودند و بندۀ هم یعنوان کارمند آن اداره مشغول کار شدم . این رئیس طی روزها یک چیزهای را از من پنهان می‌کرد چیزهای می‌آورد لای یک پوشش‌هایی می‌گذاشتند این پوشش را رویش می‌نوشت محترمانه. یکی از این روزها تصادفاً یک مقداری از این پرونده‌ها ریخت روی زمین من که جمع می‌کردم بعد متوجه شدم این بریده روزنامه‌ها را جمع می‌کرد تحت عنوان محترمانه اینجا ضبط می‌کرد.

سؤال : این چه سالی است آقای دکتر.

آقای انصاری : این سال الان درست خاطرم نیست .

سؤال : این باید درست درحوالی ۲۶، ۲۵

آقای انصاری : بعد از اینکه بنده ۱۵ سال مدرسه رفتم ۵ ساله بودم می‌شود ۲۰ سال و ۱۳۰۴ تولد من است بله باید ۲۴، ۲۵ باشد در آنجا چند ماهی که گذشت کار من عوض شد کار من شد خبرنگار رادیو تهران شدم .

سؤال : یعنی از وزارت کار رفتید.

آقای انصاری : اداره تبلیغات جزو وزارت کار بود محلش در ارک بود در ساختمان رادیو که مربوط به ساختمان رادیو آنجا دفتر اداره تبلیغات آنجا بود چون وزارت کار اسمش بود وزارت کار و تبلیغات ما در قسمت تبلیغاتش بودیم - کارم را عوض کردند من شدم خبرنگار رادیو برای اداره اخبار برای جمع طی یک خبر برای رادیو محل کارم وزارت کشور، نخست وزیری و وزارت دادگستری که برای این کار باید هر روز میرفتم به این مقامات مراجعه می‌کردم که خبر تمیه کنم برای این مؤسسه دوران خیلی خوبی جالبی بود برای اینکه دورانی بود که قوام‌السلطنه نخست وزیر بود و وقایع آذربایجان اتفاق میافتد و در آن شرایط محل نخست وزیری هم در وزارت خارجه بود و هر روز من بنابراین باید آنجا مراجعه می‌کردم شاهد وقایعی بودم که در آنجا اتفاق می‌افتد بود تشکیل حزب دموکرات ایران، تظاهراتی که در شهر تهران می‌شد اعلامیه‌های هر روز دولت خوب برای یک جوانی که تازه از مدرسه آمده بود بیرون آن خیلی خوبی جالب بود یکی دیگر نخست وزیری وزارت کشور بود باید آنجا می‌رفتم برای گرفتن خبر باید به مقامات بالا مراجعه می‌شد و کسی که من معروفی شده بودم یکی از مدیرکلان با سابقه وزارت کشور بود که بدفتر او میرفتم و اطلاع این یاتق سایر مدیرکل‌ها بود.

سؤال : کی ؟

آقای انصاری : آقای ملکزاده اسمش بود مدیرکل وزارت کشور بود و در آنجا من همچ می‌خواستم چند خبر بگیرم برای رادیو اینها می‌گفتند بنشین حالا یک چائی بخور و یک دو سه ساعتی آنجا می‌نشستیم آخر سر

خبری که میدادند این بود که امروز کمیسیونی تشکیل شد با شرکت کی و کی و کی و عده‌ای اسم و تصمیمات لازم گرفته شد نه موضوع کمیسیون معلوم بود نه تصمیمات و این خبری بود که من به اداره رادیو بیرم بعنوان خبر روز پخش میشد و هر روز این تکرار میشد تقریباً علاقمندی آنها زیاد بود که فقط امشان به آن برده بشود توی یک چیزی وزارت دادگستری هم درهین حدود بود. از چیزهای جالبی که در آن زمان امثالاً اتفاق افتاد محکمه تدين بود که باید من این را کاور می‌کردم. هر روز به دادگستری میرفتم و چیزهایی را که برای تدين برعلیه اش بود دفاعیات برای من خیلی آموزنده بود خبلی خبلی زیاد. این دوران کار من درحدود یکسال طول کشید بعد یکی از دوستهای ما وقتی می‌گوییم ما برای اینکه یک عده رفاقتی بودیم که همیگر را می‌دیدیم دوره داشتیم یکی از اینها مهندس فزونی بود که مهندس شعراء که شعر می‌گفت باش سجادی بود مهندس فزونی پیشنهاد کرد و من بعنوان معاون اداره کل دفتر وزارت اقتصاد رفتم به آن وزارت. این کار شاید برای من خیلی سرنوشت ساز بود برای اینکه اداره دفتر دو معاون داشت یک معاونی بود که در حدود ۲۰ سال آنجا بود به اسم آقای یزدانی بسیار مرد شریفی بود و کاملاً وارد به تمام امور وزارت اقتصاد که قبلاً وزارت پیشه و هنر بود و بعد تبدیل شد به اسم وزارت اقتصاد در آن زمان تمام واردات تمام امور بازرگانی و اقتصاد مملکت مرکز بود در آنجا. یزدانی که خیلی خیلی وارد بود منهم جوانی بودم که خیلی علاقمند که چیز یاد بگیرم چون از آنجا از کار آن وزارت اطلاع نداشتم ضمناً دانشکده حقوق هم میرفتم درس می‌خواندم و آقای یزدانی تمام این گزارشاتی که لازم بود می‌آمد میداد من می‌خواندم و برای من خیلی دوران جالبی بود از تمام گزارشاتی که نمایندگان اقتصاد ایران در خارج می‌فرستادند. مثلاً یکی از اینها که خیلی گزارشات جالبی بود مرحوم دکتر شمید نورائی بود که نماینده اقتصاد ایران در پاریس بود گزارشات این خیلی خیلی جالب بود که می‌آمد. گزارشاتی که از تمام شهرستانها می‌آمد گزارشاتی که از سفارتخانه‌های خارج می‌آمد گزارشاتی که مربوط به امور داخلی بود اینها می‌آمد به وزارت اقتصاد. کارکنان دیگر آنجا خیلی گزارش خوان نبودند خلاصه. اصلًاً دوران آن زمان مقداری مسئولین مربوطه بیشتر ارتباط داشتند که کی پشت سر آنهاست پارتبیشان کی بوده کدام اداره گذاشتندشان، بیشتر در کارشنان حفظ خودشان بود تا اینکه مثلاً زیاد مطالعه کردن. ابتا اشاغردهایی که تازه از مدرسه آمدند درس هم می‌خواندند برای آنها خیلی خیلی جالب بود.

سؤال : این یکسالی این آقای یزدانی این گزارشات را میداد به شما برای اینکه شما کار خاصی انجام بدھید رویشان یا اینکه فقط علاقمند بود به شما یک جوانی که آمده آگاه باشد و آشنا بشود.

آقای انصاری : تقریباً دو میش بود. برای اینکه ما دو نفر معاون، دو تا معاون دفتر بودیم باید این کاغذها را آنهم کاری نمی‌کرد کار ما فرستادن برای یا ارجاع به ادارات مختلف بود یا فرستادن به بایگانی کردن اما این چون یک حالتی پیدا کرده بود که مثل برادر بزرگتر می‌دید که من آنجا هستم سپاهی پیدا کرده بود هرچیز که می‌آمد می‌توالنت اگر همه اینها را لای پوشه می‌گذاشت می‌فرستاد به بایگانی من نمی‌توانستم بگویم آقا چرا به من نشان ندادی ولیکن تمام اینها را هدایت می‌کرد اگر من یک سوالی داشتم ازش می‌کردم که آقا این چه هست سوال مرای چه هست تمام آنها را برای من توضیح میداد. خیلی مرد شریفی بود واقعاً من خیلی خودم را مدیون این آدم میدانم . یکی از آدمهای بسیار فهمیده آن زمان که معاون وزارت اقتصاد بود دکتر کیان بود. دکتر غلامرضا کیان که بعداً هم در سالهای بعد ما در کابینه دکتر اقبال خیلی مرد واردی بود مرد با حسن نیت و دستوراتی که او میداد روی گزارش ما و دستوراتی که دکتر سجادی میداد روی این گزارشات تصمیماتی که اینها می‌گرفتند خیلی برای من آموزنده بود. اینها تمام اثر داشت که از خواندن هر کتابی. این جریان در حدود یکسال من آنجا بودم و مقدمات رفتنم به امریکا فراهم کردم و رفتم آنجا برای درس خواندن .

سؤال : حالا یک سوال بکنم قبل از اینکه وارد مرحله آمریکا بشویم در این دوران خوب یک دوران خیلی پُر تلاطم سیاسی بوده در ایران خیلی زیاد بود احزاب مختلف مخصوصاً حزب توده یک نقش اساسی داشت . شما در اطرافتان و بخصوص از نظر حزب توده یا دیگران یا دوستانی که داشتید یا جوانهایی که با شما بودند احساس خاصی راجع به این دوران دارید چطور بود و خود شما چه جوری می‌دیدید مثلاً.

آقای انصاری : در آن سالهایی که من دانشکده کشاورزی می‌رفتم در دانشکده کشاورزی خیلی سپاهی زیادی شاگردان روی حزب توده داشتند. حزب توده در آنجا خیلی قوی بود چند نفر از همکلاسی‌های ما بودند که بعداً حتی سمت‌های خیلی حساسی توی حزب توده پیدا کردند اینها و اینها خیلی دو آتشه بودند در کارهای در مرام اشتراکی چیزهای چپی تعداد خیلی محدودی از ما بودیم که شاید بعلت سوابق خانوادگی و یا هر دلیل دیگری بگیریم این مرام حزب توده و حرفهایی که اینها میزدند و کارهایی که می‌کردند به دل ما نمی‌نشست . چیزهایی که برای من خیلی زننده بود دیدن وضع خود ارتش روسیه بود. کنار دانشکده ما اینها کمپ روسها بود و ما هر روز هر هفته که می‌خواستیم برویم به دانشکده برای اینکه آنجا شبانه‌روزی بودیم ما هفته‌ای یکدفعه می‌آمدیم .

سؤال : امیرآباد بود.

آقای انصاری : نه در کرج بودیم . در کرج ما پنجشنبه‌ها می آمدیم به تهران حق داشتیم بیائیم که جمعه تهران باشیم جمعه شب یا شنبه صبح برمی‌گشتم به کرج با اتوبوس می آمدیم می رفتیم . اتوبوس ما در کاروانسرای سنگی که پست روسها بود متوقف بعد می‌شد و سریاز روسی می‌آمد و تمام اتوبوس را نگاه می کردند بازارسی می‌کردند و اجازه میدادند ما برویم . درحقیقت مثل مرز بود در آنجا که این برای یک جوانی که دارد به دانشکده می‌رود برای من خیلی سنگین بود، که توی ایران یک پست روسی وسط راه باشد باید از آنجا رد بشود و اجازه بگیریم برویم به کرج که در ۴۰ کیلومتر تهران بود. دوم اینکه در محل ساختمان ذوب آهن که از زمان اعلیحضرت رضا شاه ساخته بودند آنجا یک مقدار ساختمان‌های مخربه بود یک مقدار ساختمان‌های نیمه تمام اینها را روسها گرفته بودند و این کمپ روسها آنجا بود. بنابراین روسها که می‌خواستند بروند باید از توی دانشکده رد می‌شدند عده زیادشان و می‌آمدند توی دانشکده و از سالن‌های دانشکده استفاده می‌کردند برای دیدن فیلم و نمایش اینها و تیم فوتیالی هم درست کرده بودند که با تیم فوتیال دانشکده ما که من توی این تیم بازی می‌کردم با ما هفته‌ای یکی دویار بازی می‌کردند وضع اینها نحوه ارتباط سریازشان با افسرشان با اینها بقدرتی برای من زننده و خشن و ناراحت کننده بود که هیچ نوع چیزی برای من نداشت جاذبه‌ای نداشت و در مقابلش این همکلاسی‌های خودمان بودند که خیلی دوآتشه طرفدار چیز بودند طرفدار دولت شوروی بودند. عملأ طرفدار شورویها بودند پنهان نمی‌کردند این مسئله را خیلی برای من زننده بود. چند نفر از اینها بعد چیز شدند خیلی باصطلاح حزب توده مقامهای بالا گرفتند مثل مثلاً علی منوچهری که همکلاس ما بود یکی آقای قریب بود، یکی آقای درویش بود این آخر خیلی اکتیو بودند تعداد ما که جزء آنها نبودیم خیلی وقت بود.

سؤال : یعنی اکثریت در واقع ؟

آقای انصاری : اکثریت با آنها بود اکثریت در آن زمان یا بی‌طرف بودند، یا اکتیو، کسانی که اکتیو بودند توده‌ای بودند. دیگر عرض کنم چیز خاصی دیگر شما اگر سؤالی داشته باشید.

سؤال : نه، نه، همین این برای اینکه خیلی جالب است که در این زمان بخصوص برای کسانی که همسن شما

بودند این محیط یک محیط خیلی پر تلاطمی بود برای اینکه بخصوص از طرف چپ فشارهای هم باصطلاح فکری و هم فشارهای سازمانی انواع و اقسام اینها بود که حالا این جالب است برای اینکه بیشتر آدمها در یک زمانی از زندگی‌شان یک گرایش به اینطرف ممکن است داشته‌اند ولی فکر می‌کنید که این سابقه خانوادگی و نظامی خانواده در این زمینه که شما یک مقدار فاصله داشتید با این جریان این مؤثر بود یا فقط از ...

آقای انصاری : بدون شک میدانید آن سابقه‌ای که خانواده ما در گذشته همین صحبتی که می‌کردم راجع به گذشته که از قفقاز آمده‌اند و با روسها درگیر بودند همیشه . بعد این چیزهایی که در دانشکده تبلیغات خیلی زننده حزب توده در شهر تهران بودن حزب توده و تظاهراتی که می‌کردند بنفع شوروی و این را در نظر بگیریم در آن زمان یک حس بسیار عجیب ضد خارجی وجود داشت در ایران برای اینکه ایران بالاخره از طرف متفقین بهش حمله شده بود. روسها و انگلیسها، انگلیسها که همیشه ساقه مردم از انگلیسها خوششان نمی‌آمد بواسطه دخالت‌هایی که در ایران داشتند. آنوقت وقتی که در شهر تهران عده‌ای راه می‌افتدند طرفدار دولت شوروی هستند آمدند کاف تاراتزه به تهران گرفتن امتیاز نفت این صحبت‌ها و ایدی است آنطور سنگ روسها را به سینه می‌زدند یک حالت رجکشنی در یک کسانی که مملکتشان را دوست داشتند ایجاد می‌کرد و خوب ما که جزء آنها نبودیم همیشه در مورد این مطالب صحبت می‌کردیم .

سؤال : آنوقت شما چه سالی رفتید آمریکا ؟

آقای انصاری : در سال ۱۹۶۸ که رفتم به آمریکا و بعد از اینکه رفتم امریکا البته دیگر دوره اقتصادم را دنبال کردم و با سابقه‌ای که در دانشکده حقوق داشتم اینها، کشاورزی داشتم تعدادی از کردیت‌هایم را قبول کردند و مجبور شدم دوره درحقیقت وارد گراجوئت اسکول شدم برای دوره اقتصاد ولی کورس‌های دوره اول گراجوئت که مال اقتصاد بود باید آنها را طی می‌کردم که (ام اس) MS را در آنجا گرفتم و بعد رفتم به کالیفرنیا و لوس انجلس .

سؤال : MS را در کجا گرفتید ؟

آقای انصاری : در یوتا . یوتان سیتی یونیورسیتی و بعد رفتم به چیز به لوس انجلس برای رفتن برای دنبال کردن دوره TH آنجا در حدود یکسال آنجا بودم یکسال و خورده‌ای که مقدمات دوره گرفتن اقتصاد گوئرننت

PHT را شروع بکنم مشکلات خیلی زیادی داشتم در آنجا برای اینکه دوران دکتر مصدق بود و ارز نمیرسید و پولهای ما خیلی خیلی دیر میآمد بعضی وقتها یادم میآمد در دوران مدرسه دو ماه و سه ماه میشد که نمیآمد بطوری بود. که بچه‌ها پول یکی که میرسید جمع می‌کردند تقسیم می‌کردند تا پول بعدی برسد. از کسانی که در آن دوره با ما بودند و بعداً خوب در ایران ترقی کردند یکی اردشیر بود که البته اردشیر دوران رشته چیز را می‌گذراند. اندرگراجوئت را می‌گذرانید. دکتر احمدی آنجا بود اندرگراجوئت را می‌گذراند.

سؤال : احمد احمدی؟

آقای انصاری : بله، که بعد وزیر کشاورزی شد. عرض کنم در لوس انجلس در حدود یکسال آنجا بودم من که دوره‌های مقدمات کار Ph.D ام را شروع بکنم ولی در این زمان به اصرار زیاد خانواده که مادرم را خیلی فشار می‌آورد که برگرد به تهران. بعد سوژه تز Ph.D ام را روی نفت گرفتم و موافقت دانشکده‌ها را گرفتم که برگردم بروم به ایران گفتم می‌روم برای دیدن هم خانواده هم جمع کردن مدارکی که برای موضوع ملی شدن (nationalization) نفت که آن زمان ، زمان دکتر مصدق می‌شد بود. به تهران که آمدم هدف اولم این بود که بعد از یک مدتی برگردم ولی بعدیگر جریاناتی پیش آمد که حالا بعد خدمتتان عرض خواهم کرد که دیگر چطور وارد اصل ۴ شدم این دنباله .

سؤال : وقتی شما آمیدید به تهران هنوز دکتر مصدق نخست وزیر بود سال ۱۹۵۱.

آقای انصاری : بله، بله، اواخر سال ۱۹۵۱ همانطور که گفتم وقتی من آمدم تهران هدف اولم تهیه مدارک بود برای تز دکترا می‌بود مانند چند ماه و مراجعت و دیدن شرایط تهران و وضعی که بود در آن زمان با دوستانی که در آمریکا داشتم بعضی هایشان برگشته بودند به تهران و مشغول کار بودند. از جمله اردشیر زاهدی ، امیر ارجمند، فرهاد گنجی اینها در آن زمان در یک اداره‌ای کار می‌کردند به اسم اداره‌ای مربوط به امریکائیها بود به سپرستی دکتر هریست که رئیس دانشکاه یوتا بود که رئیس مدرسه ما بود که بعنوان ادعاizer دولت ایران مشغول کار شده بود و اداره بود برای درست کرده بودند به اسم ، اسمش الان خاطرم نیست آنرا بعداً به قسمت چی‌ها بود برای کارهای برنامه کشاورزی داشتند. یکی از کارهایی که من باید می‌کردم یکی از هم اطاقیم در آمریکا هوشنگ عامری پدرش در سازمان برنامه عضو هیئت نظارت سازمان برنامه بود باید می‌رفتم و از طرف پسرش باهاش صحبت می‌کردم چون پدر را می‌شناختم خانواده‌ام اینها را

قبلأ خیلی مرد به من محبت داشت اینها به دیدن او رفتم بگویم که وضع پسرش چطور است چون در آن زمان مثال حالا تلفن و اینها ارتباط زیادی نبود البته در آن زمان خیلی میهم بود یک مسافر باید بگوید از وضع خانواده خبر بیاورد. رفتم پهلوی آقای عامری، آقای عامری به من گفت که اینجا یک بورسیهای تحصیلی به اسم بورس Fulbright درست شده در ایران که می شود برای ایرانیها استفاده کرد و من می خواهم برای هوشنگ در آنجا هست یک بورس Fulbright بگیرم . چون از سوالاتی که در اینجا هست من نمیدانم جواب اینها را چه جور تهیه کنم می شود شما این آپلی کیشن را شما پرکنید برای هوشنگ که واشنگتن است گفتم با کمال میل آپلی کیشن را گرفتم پر کردم بردم به آقای عامری بدهم به من گفت که من برای شما وقت گرفتم که بروم والاحضرت عبدالرضا را ببینید. دراین موقع والاحضرت عبدالرضا رئیس افتخاری سازمان برنامه بود. گفتم من با والاحضرت عبدالرضا که ارتباطی ندارم . کاری ندارم . به من گفت شما مثل پسرم میمانید و بالاخره می خواهید در ایران کار کنید بایست که با یک افرادی که در اینجا مقاماتی دارند مثل والاحضرت عبدالرضا که در امریکا درس خوانده حالا رئیس سازمان برنامه هم هست آشنائی با این برای شما خیلی خوب است باید این کار را بکنید. گفتم چشم گفت من با رئیس دفتر ایشان صحبت کردم و شما باید بروم پهلویش وقت ملاقات بگیرید. من از سازمان برنامه آدم پائین رفتم که اول خیابان استخر بود رفتم بطرف سردار سنگی که کاخ والاحضرت عبدالرضا در آنجا بود. طول این خیابان را که طی کردم تردید برایم پیدا شد که من بروم به والاحضرت عبدالرضا چه بگویم خیلی دو دل برگشتم بروم پهلوی عامری بگویم که آقا این را شما لغو کنید. دم سازمان برنامه که رسیدم دیدم که خوب مردی مسنی است کمک و محبتی کرده این صحبتها را کرده من بروم بگویم شاید خوب نباشد دومرتبه برگشتم، دردرس ندهم یکی دوبار این کار تکرار شد تا بالاخره رفتم بدفتر خبری.

سؤال : که رئیس دفتر والاحضرت عبدالرضا.

آقای انصاری : رئیس دفتر والاحضرت عبدالرضا برای اینکه وقت ملاقات تعیین کرده بود جمشید خبیر. رفتم به پیشخدمت گفتم پیشخدمت خبر داد گفت بگوئید دیدم یک آقای خیلی محترم و مؤدب بلند شد با من سلام و علیک کرد نشستیم گفتش چائی برای من آوردند شما کجا بودید شما از کدام انصاریها هستید گفتم که قوم و خویشی ما کی است . گفت اینها را می شناسم مشغول این نوع صحبتها بودیم که پیشخدمت دومرتبه آمد به جمشید گفت آن آقا تشریف بیاورند. گفت بگو بفرمایند تو درب باز شد یک آقای خیلی خوش لباس امریکائی وارد شد جمشید خبیر بلند شد رفت جلویشان سلام و علیک کرد من خوب طبیعی است منتظر

بودم که جمشید که بلند شده بود منم بلند شدم. جمشید معرفی کرد گفتش که این آقا هم تازه از امریکا آمدند به شما معرفیش می کنم یعنی مرا به آن آقا معرفی کردند گفتند آقای انصاری هستند گفت آقای وال تازه آمدند به ایران که قرار است اداره اصل ۴ را تشکیل بدهند. از من پرسید که شما کجا درس می خواندید گفتم من در دانشگاه کالیفرنیا درس می خواندم آنجا بودم و گفت منم همین کالیفرنیا هستم چند وقت است که آمدید به تهران. گفتم من یکمیشه است که آمدم گفت منم سه چهار روزی است که آمدم . شما وقت دارید که فردا بعد از ظهر بیایید دفتر من که شما را ببینم هم یک چائی بخوریم گفتم با کمال میل . ایشان رفت که والاحضرت عبدالرحمن را ببیند. جمشید خبریم هم به من گفت که من وقت ملاقات را بعدا به شما خبر می کنم . فردا بعد از ظهر ساعت ۲ و ۳ بود که قرار من بود من رقم دفتر این آقا که توی همان اداره ای بود که رفقاء من آنجا کار می کردند اردشیر، ارجمند، غیره غیره که من می دانستم کجاست توی خیابان سپه رفتم آقای وال بند را پذیرفت و یک ساعتی با من صحبت کرد از اینور و آنور کجا بودی خانواده تان چه هست سوالات مختلف. بعد از یک ساعت تلفن یک کس دیگر گفت که یکدیگر پای تلفن که یکدیگر بیا اینجا یک آقای امریکائی وارد شد من را معرفی کرد گفت این آقای گولدر مسئول امور اداری جیمز گولدن اسمش بود جی او یو ال دی ای ان (GOULDEN) معرفی کرد گفتش که می خواهم این آقا را بعنوان آدمینیستر آسیستان من استخدام کنید که فارسی اش می شود دستیار اداری یا معاون اداری به من گفت که خوب شما که ایرادی ندارید به این کار.

سؤال : قبل از شما نپرسید به این کار که من می خواهم معرفی می کنم .

آقای انصاری : ضمناً پرسید که شما چکار می کنید گفتم من برای این کار آمده ام خوب برنامه من این است گفت که حالا شما هم پرسید مثلًا می خواهی که حالا کاری بکنی منم گفتم مثلًا بله . ولی الان جزئیاتش آنطوری خوب یاد می آید سؤال و جواب چطوری است ولی در هرحال مرده گفت که شما بروید، ایشان را استخدام کنید ما خیلی خوش و خندان آمدیم بیرون و از فردا بند در اصل ۴ مشغول شدم این شروع کار من در اصل ۴ و خوب این دوران خیلی خیلی جالبی بود برای من همانطور که میدانید آنوقت اصل ۴ یک حالتی داشت که تنها مؤسسه ای بود در ایران یک امکان مالی داشت که بعلت شرایطی که در دوران ملی شدن پیش آمده بود وزارت خانه ها هیچ گونه امکانی برای هیچ برنامه ای نداشتند تنها کاری که می توانستند بکنند به اشکال در آخر ماه حقوق کارمندانشان را می توانند پردازند که آنهم بعضی وقتها چندین ماه عقب میافتد. مؤسسه ای که امکانی داشت که یک کاری را انجام بدهد اصل ۴ بود و خوب تبلیغاتی که در توی روزنامه ها

در این مورد میشد که امریکائیها وارد شدند برنامه‌های کمک اقتصادی هست و اینها تمام سازمانهای دولتی به اصل ۴ مراجعه می‌کردند برای گرفتن کمک . این وضع کار بود در آن موقع خوب حالا چه جور اینها شروع شد این جریان خیلی جالبی دارد که چه ماشینی برای دادن این کمک ایجاد شد الگوی برایش بریده نشده بود در آن موقع چه جور این کمکها انجام بشود.

سؤال : یک سوال کنم وقتی که شما وارد این جریان شدید استخدام شدید تا آنجائی که الان من می‌بینم آقای ورن بود و آقای گولدن بود و شما بودید دیگر چند نفر دیگر بودند آنجا، خیلی بودند خیلی ها را استخدام کرده بودند تا آن زمان یا اینکه .

آقای انصاری : نه، این زمان برای اینکه همانطور که عرض کردم آن اداره‌ای که قبلاً بود و اسمش را گفتم درست الان یادم نیست آن اداره وجود داشت که فعالیت‌هایش محدود بود به کارهای کشاورزی ، بهداشتی و یک مقداری کارهای ساختمانی محدود بود خیلی، فرهنگی . (پایان نوار یک آ)

شروع نوار ۱ ب

سؤال : تعداد کسانی که در اصل ۴ بودند و این اداره اولیه‌ای که ایجاد شده بود.

آقای انصاری : این اداره اولیه‌ای که بود به اسم اصل ۴ نبود به اسم آن اداره کمکهای کشاورزی، بهداشتی و فرهنگی اینها بود که در آن عده‌ای کار می‌کردند از این دوستهای ما که قبلاً از امریکا آمده بودند و یا در محل استخدام کرده بودند یک اداره کوچکی وجود داشت و یک رئیسی هم داشت که رئیس اولش همان آقای دکتر هریس بود که دیگر کارش تمام شده بود داشت برمی‌گشت امریکا یک آقای دیگری به اسم ایونس گذاشته بودند که آن رئیس آن اداره بود و اردشیر هم معاون این آقای اونس بود. اردشیر زاهدی معاون اونس بود ورن که آمد این اداره در حقیقت برنامه باید گسترش پیدا می‌کرد و درحقیقت اولین آدمی که ایرانی که در این کار مشغول به کار شد من بودم که مرا گرفتند یک منشی امریکائی داشت یک دو سه نفر امریکائی دیگر بودند که کارهای مشترکی با آن اداره کوچک داشتند ولی خود او که آمد بود استعداد زیادی نداشت این تازه از اینجا شروع شده بود. این اداره بود که از آن بعد به اسم اصل ۴ شناخته شده بود علتی همین است که قانونی دولت امریکا داده بود برای کارهای دیگری ماده ۴ آن قانون کمکهای فنی به ممالک درحال

توسعه بود به اینجهت اینها که آمدند اصل ۴ بود. اولین کاری که در آن زمان خوب برای ایجاد این تشکیلات کرده بودند کار انداختن این کار یک ملاقاتی کردند با هندرسون به همراهی هندرسون اینطوری که خودش برای من تعریف کرد.

سؤال : هندرسون سفیر وقت امریکا در ایران .

آقای انصاری : بله، با دکتر مصدق ملاقات می‌کنند به آقای دکتر مصدق می‌گویند که برنامه ما کمکهای چه نوع کمکهای است . اولین کمکها پیشنهاد بیست و سه میلیون دلار بود که در آن زمان خیلی مبلغ بزرگی بود چون اگر درنظر بگیریم که مثلاً دولت ایران می‌خواست بیست و پنج میلیون دلار از بانک بین الملل وام بگیرد و بانک بین الملل بعد از چندین سال مذاکره بالاخره آن وام را ندادند بیست و سه میلیون دلار یک پول خیلی قابل ملاحظه‌ای بود در آن زمان . برای پیاده کردن این برنامه از طرف آقای دکتر مصدق یک کمیته خاصی تعیین شد. یک کمیته طرح شد با عضویت شش نفر که در سازمان برنامه تشکیل بشود. شش نفر عضو این کمیسیون بودند. وزیر کشاورزی، وزیر بهداری، وزیر فرهنگ، رئیس سازمان برنامه، فکر می‌کنم وزیر شاید وزیر دارائی نخیر وزیردارائی نبودند در کمیته شش نفری اینهم باید فکر کنم بگویم من چون متأسفانه چیز نکردم نت ندارم سابقه اینجا رفرنسی هم ندارم بهش رجوع بکنم ولی پیدا کردن اینجا، شش نفر می‌کرد در سازمان برنامه تشکیل می‌شد و هفته‌ای یکبار در ساعت معین این تشکیل می‌شد رئیس سازمان برنامه هم آن موقع آقای مهندس زنگنه بود. وزیر کشاورزی آقای عدل بود، احمدحسین عدل، اول وزیر بهداری آقای دکتر ملکی بود، وزیر فرهنگ آقای دکتر محمود حسابی بود. اینها را من خوب یادم است بعلت اینکه اینها کارهای خیلی برخوردهای جالبی بعداً پیدا شد چیزهاییشان خوب یادم است الان کی‌ها بودند ولی آن دونفر دیگر الان خوب خاطرم نیست یادم بیاید. دیگر این کمیته هم آقای مهندس راجی معاون سازمان برنامه بود.

سؤال : مهندس راجی .

آقای انصاری : بله، مهندس راجی درست است آنوقت وزیر کشور یک عضو این کمیته بود. عرض کنم که قرار اینکه اینها گذاشتند این بود که هر برنامه‌ای که امریکائی‌ها دارند در اصل ۴ باید در این کمیته مطرح بشود و کمیته تصویب بکند از طرف دولت ایران و بعد دستگاه اجرائیش معین بشود طرح به مرحله اجراء در بیاید.

سؤال : یعنی ورن هم جزو این کمیته بود یعنی در این کمیسیون از طرف امریکائی‌ها بودند.

آقای انصاری : آن شش نفر از طرف دولت ایران بودند ورن و اگر کسانی را بخواهد با خودش ببرد. اینها می‌رفتند آنجا. قرارداد اولی که تهیه کردند این قرارداد بین دولت ایران و دولت امریکاست برای دادن این کمکها در کمیته مطرح شد، کمیته رسیدگی کرد تصویب کردند که این قرارداد امضاء بشود کسی که با این قرارداد تردید داشت امضاء نمی‌کرد دکتر حسابی بود. دکتر حسابی تمام این را چیز می‌کرد به اینکه باید حتماً آقای دکتر مصدق شخصاً این را تصویب بکند. حالا دراین زمان خوب دکتر مصدق گرفتار در گیریهای نفت و مبارزات اینها وقت زیادی واقعاً برای این کارها نداشت ولی در هرحال با اصرار دکتر حسابی درحالی که کمیته تشکیل بود یک عدد بلند شدند رفتند به دیدن آقای دکتر مصدق منزلشان که این نشان دادند و به آقای دکتر مصدق گفته بودند که این چیزی که خوب از آن زمان یادم است دکتر مصدق گفته بود اشکال شما به این کار چه هست گفته بودند مثلًاً اینجا چنین چیزی نوشته ما قبول کنیم یا نه . گفته بود که آقا امریکائی‌ها مگر چیزی هم می‌خواهند از ایران بردارند ببرند اینها گفته بودند نه اینها دارند چیز دارند می‌آورند گفته بود حالا خاطرم می‌اید گفته بودند که امریکائی‌ها چیزهایی که می‌آورند اینجا آخر خر قبرسی می‌آورند گاو می‌آورند بذر می‌آورند ما که این چیزها را الان لازم نداریم، پول لازم داریم برای کار مان چون وزارت‌خانها کمک مالی بیشتر می‌خواستند تا اینکه حقوق بدھند و اینها، دکتر مصدق گفته بود که اینها مگر چیزی هم دارند می‌برند آنها گفته بودند که نه چیزی نمی‌برند گفته بود خوب بگذارید بیاورند خر بیاورند، گاو بیاورند، سگ بیاورند، چیزی که نمی‌برند تا وقتی می‌آورند اشکال ندارد امضاء می‌کنید قرارداد را امضاء می‌کنید قرارداد اصلی امضاء شد. دراین جلسات همیشه من تنها ایرانی بودم که همراه وارن میرفتم چون هم ترجمه می‌کردم هم نت برمنی داشتم برای تهیه صورت‌جلسات اینها که مطالبی که صحبت شده و دستوری که باید به واحدهای مربوطه خودش میدادند خوب خواهی نخواهی به این مذاکرات اینها تماش وارد بودم گزارشاتی که می‌آمد خیلی برای من آموزنده بود باز اینها و کارهای چیز به اینصورت تقریباً شروع شد ولی همیشه مسئله همین بود که اینها منتظر بودند وزارت‌خانه مختلف که بعد از اینکه این قراردادها امضاء شد پول راه بیفتند وارد این دستگاه بشود به وزارت‌خانه‌ها داده بشود. امریکائی‌ها اصلًاً این برنامه، برنامه کمک فنی بود کمک مالی نبود برنامه کمک فنی این بود که اول مشکلات آن سازمان را بررسی بکنند برای حل آن مشکلات بررسی کردن این باید متخصص بیاورند که آن مشکلات بررسی بشود، طرح تهیه بشود که برای رفع آن مشکل فنی آن سازمان چه کاری باید انجام بشود و این طرح اول در کمیته وزراء تصویب بشود بعد به

واشنگتن گزارش بشود امریکائی‌ها تصویب بکنند در واشنگتن بعد از اینکه تصویب شد برای اجراء آن متخصص پیدا بکنند این متخصص موجبات حرکتش را به ایران فراهم بکنند اینها ببایند ایران اینها مستقر بشوند که بروند شروع به کار بکنند. این جریان خوب طول می‌کشد و هر روز باعث باصطلاح گله‌گزاری شکایت وزارت‌خانه‌ها بود که آقا ما قرارداد امضاء کردیم پس پوش کجاست پولی وجود نداشت بیشتر کمک متخصص بود و بعد اینها که می‌آمدند بگویند چه چیزهایی لازم است که برای آن چیزی که لازم است پول مصرف بشود و جنس بباید به اینجهت بود که حقیقتاً آن یکسال اول دوره خیلی مشکلی را اصل ۴ با تمام این وزارت‌خانه‌ها داشت تا این کارها این مراحل تصویب این کمکها و راه افتادن پروژه‌ها انجام بشود.

سؤال : آقای انصاری قبل از اینکه از این ادامه بدھیم بغیر از این مسائل مالی و این وقفه‌ای که بعلت کیفیت کار در زمینه‌های کمک فنی و رسیدن کمک فنی اتفاق میافتداد که گاهگاهی باعث این کشور اجراء میشد از نظر سیاسی واکنش‌های در این دوران که داریم صحبت می‌کنیم با توجه به شرایط زمان از نظر سیاسی چه جوری بود یعنی آیا اصل ۴ را این سازمانهای مختلف دولتی و دیگران آسان قبول می‌کردند یا فکر می‌کردند که زیر کاسه نیم کاسه‌ای هست.

آقای انصاری : عیناً بطور کلی تمام کسانی که با طرف دولت ایران بودند از خارجی‌ها خیلی چیزی که فکری که می‌آئیم یکی خارجی‌ها برای یک کار سیاسی آمدند آنها همان تصویری را داشتند از اینها که مثلاً درگذشته از دخالت دولتهای استعماری توی این ممالک دیگر داشتند که آمدن‌شان ظاهرشان یک چیزی هست ولی پشت سر این یک چیز دیگر و اینها در کارهای سیاسی دخالت داشتند. آن طرف که من می‌دیدم و و این تبیپ آدمهایی که در آنجا بودند از خود وارن گرفته به بقیه کسانی که کار می‌کردند اینها یک مقدار آدمهای تکنیکی بودند اینها آمده بودند آنجا یک میسیون فنی انجام بدهند. اینها حتی وارد کار سیاسی نمی‌خواستند بشوند یعنی برایشان خیلی عجیب بود وقتی که می‌دیدند یک کسی این کار اگر مثلًا طرح اصلاح بذر را در وزارت کشاورزی دنبال می‌کند و دنباله یک کارهای سیاسی دیگر نیست چرا خیال می‌کردند که یک چیز دیگری هست که این ظاهر کار است و شاید در آن زمان یک عده‌ای فکر می‌کردند که این کمیته شش نفری که از وزراء معین شده این خیلی اهمیت سیاسی دارد و خیلی از وزراء دیگر بودند که دلخور بودند که چرا در این کمیته نیستند برای اینکه یک وزن سیاسی فکر می‌کردند این داشته باشد حالا اگر که در دولت امریکا در یک سطح دیگری یک نظرات دیگری بود آن ارتباطی به این آدمهایی که برای انجام کار بودند نداشت. چون کار سیاسی از طریق سفارت انجام می‌شد. وارن یک دستگاه مستقلی بود که مربوط به مستقیماً زیر

نظر سفیر نبود. در عین حال که جزء به اصطلاح در داخل آن چهارچوب یک میسیون خارجی کار می‌کرد و باید که کارهایش همیشه قبل سفیر را در جریان گذاشته باشد ولی وارن از هندرسون دستور نمی‌گرفت که باید شما امروز این کار را بکنید فردا آن کار را بکنید. کارهایش را گزارش می‌داد اینطوری که خودش می‌گفت و اینطوری که در طی این سالها من می‌دیدم مأمورین سفارت رقابت داشتند با مأمورین اصل ۴ اینها چیزی که می‌دیدند میسیونشان اجراء این کارهایی است گفته شده که باید انجام بدهند برای بربود کشاورزی، فرهنگ، بهداشت، راهسازی، صنایع و غیره غیره که این طرحهایی که پیش آمده بود. صحبت اینها بیشتر تمام در اطراف این کار چیز دور میزد کار فنی کار دور میزد برای میسیون سیاسی بهیچوجه این نبود در عین حال که خوب باید قبول کرد چون مؤسسه مؤسسه خارجی است خارجی‌ها می‌آیند توانش می‌روند بقیه تصور می‌کردند که اینها یک کار سیاسی دارند این یک دوگانگی هستش که در آن زمان وجود داشت. هر جا تصور می‌کردند که خوب این یک کار سیاسی است بدون شک نمی‌شود گفتش که فارغ از تمام کارهای سیاسی بوده ولی میسیونی که این افراد داشتند کاری که می‌کردند کاری نیستش که فقط بگوییم آن کار، کارسیاسی است.

سؤال : در بحثهای که بین خود امریکائی‌هایی که در اصل ۴ بودند درمی‌گرفت آیا مسائل سیاسی مربوط به ایران در داخل خود ایران از آن جمله مثلًا دولت، دولت مصدق در مقابل بقیه آلترا ناتیوها و یا روابط بین ایران و امریکا و یا روابط بین ایران و غرب این نوع مسائل هم مطرح می‌شد یا و اگر می‌شد به چه طریقی در می‌گرفت .

آقای انصاری : اصل ۴ خوب شما بینید دورانی که در آن طول کشید در حدود شش سال هفت سال بود در آن مؤسسه هم یک تحولاتی توانش پیدا شد برای اینکه در همینطور که در دولت ایران تحول پیدا شد آن کسانی که در زمان دکتر مصدق شروع به کار می‌کردند و طرحهایی که بود آدمها، آدمهای اغلب فنی بودند. عده زیادی از اینها کسانی بودند که از دانشگاهی که ما درس خوانده بودیم آمده بودند مثلًا یادم می‌آید رئیس دیویژن کشاورزی اصل ۴ رئیس دانشکده کشاورزی دانشگاه یوتا بود. آدمهای فنی بودند دکتر بودند، مهندس بودند، متخصصین مختلف بودند اینها اصلًا آدمهای خیلی عادی امریکائی بودند که از یوتا قسمت مثلًا کالیفرنیا، کانزاس، میدل وست آمده بودند که خودش شرایطش با شرایط ایران شرایط جویش چیز بود اینها آدمهایی راجع به سیاست خود امریکا هم زیاد چیزی دخالتی نداشتند آدمهای خیلی ساده‌ای بودند. بعداً بتدریج وقتی که این کار پیشرفت از این صورت درآمد البته به این خواهیم رسید که بعداز ۲۸ مرداد و آمدن

سپهبد زاهدی کار جنبه دیگری پیدا کرد چون صحبت دیگر از طرحهای فنی کشاورزی، بهداشتی، فرهنگی اینها جلوتر رفت رسید کمک مالی به دولت . در آنجاست که خواهی نخواهی مسائل سیاسی مطرح می شد مثلاً اگر که یکماه حقوق کارمندان دولت دیگر نمی رسید ممکن بود دولت بكلی متزلزل بشود ولی در آن دوران دکتر مصدق قسمتی که مربوط به اصل ۴ بود تقریباً تمامش قسمتهای فنی بود و کار سیاسی اینها نداشتند در آن زمان .

سؤال : شما در این دورانی که برای تا دوران آخر دولت دکتر مصدق و بعد از آن در همین موضوعی بودید که با وارن کار می کردید.

آقای انصاری : حالا عرض می کنم کار من چند تغییر پیدا کرد برای اینکه من با وارن همکار وارن بودم تا تقریباً حدود یکسال .

سؤال : یعنی تا آخر ۵۲ یا اول ۵۳.

آقای انصاری : تا اواسط ۵۲ که کارم حالا چه تغییری بود در آن زمان در همان زمانی که با وارن کار می کردم یک کمیته ای تشکیل شد در خود اصل ۴ به اسم کمیته برنامه ریزی، در آن کمیته برنامه ریزی من دبیر کمیته بودم که چیزهایی که تمام طرحهای مختلف می آمد به اصل ۴ می آمد که بعد بررسی بشد در رشته های مختلف کشاورزی، فرهنگی، بهداشتی و غیره غیره. اینها یک فرمهای بود که تقاضاها باید مطابق آن فرمها بباید چون آن تیپی که قابل قبول از طرف امریکائی ها بود باید سابقه آن پروژه ای که پیشنهاد شده تمام سابقه اش را داده باشند اشکالات چه هست که اینها یک پروژه کامل باید فرستاده می شد که این تازه قابل طرح می شد. اینها را وظیفه من این بود که اینها را که می آید تمام مطالعه بکنم در آن قالب بریزند و در کمیته برنامه ریزی که در داخل خود اصل ۴ بود این را مطرح بکنم که مورد بحث قرار بگیرد که این پروژه قابل این هستش که در داخل کمکهای امریکا باشد یا نباشد. از طرف دیگر این طرحها در خود کمیته در سازمان برنامه در آن کمیته وزراء مطرح می شد که یک رابطه دائمی در اینجا قرار داشت که این طرحها پخته بشود این جریان در حدود یکسال من این نوع کارها را داشتم آنچه و در فاصله این البته مسافت هم می کردیم زیاد برای اینکه وارن از ایران می خواست اطلاع پیدا کند آن جایی که می آید اصلاً می بایست این مملکت که کار بکند چه هست . فرصتی بود که ما تقریباً خیلی

اغلب نقاط ایران با اتومبیل مسافرت کردیم و اینها تمام برای من آموزنده بود. جائی که هرجا که می‌رفتیم خوب مقامات محلی می‌آمدند گزارش می‌دادند که چه چیزهایی باید مشکلاتشان چه هست وضعشان چه هست چه کارهایی باید بشود خیلی.

سؤال : این شما مسافرت می‌رفتید با وارن و شما بودید وارن مثلًا چه کسانی بودند دولت هم کسی را می‌فرستاد همراهش .

آقای انصاری : مقامات محلی بودند آنجا خبر می‌دادند فرماندار مربوطه، رئیس کشاورزی بود ترتیب این کار از طرف همان کمیته وزراء و وزیر مربوطه می‌گفت که مثلًا آقای وارن دارد می‌رود در فلانجا رئیس اداره کشاورزی آنجا یا رئیس فرهنگ می‌آمدند تماس می‌گرفتند مشکلاتشان چه هستش .

سؤال : ولی اینطور نبود که یک نماینده‌ای از طرف دائمآ آنجا باشد بعجایی برود یا-

آقای انصاری : نه، نه، اصلاً یک چیز آن حالت‌ها را نداشت حالت یک چیز بررسی فنی کامل داشت که خیلی خوب مقامات امنیتی البته خوب دولت شاید خودش دستور میداد چون رئیس ژاندارمری، رئیس شهربانی اینها وقتی که یک خارجی وارد می‌شد در آن زمان وارد بودند بدلاً لائل امنیتی . بعد در این مدت یواش یواش همینطور که گفتم کار تشکیلات اصل ۴ گسترش پیدا کرد مثلًا یکی از کارهایی که در آن زمان اضافه شد به کار اصل ۴ پرداخت ارز محصلین بود یکی از پیشنهاداتی که دولت کرد این بود که برای محصلین دولت ارز نداشت بفرستد و قرار شدش که مطابق همان ارزی که دولت به شاگردان می‌داده معرفی کند ارزها را اصل ۴ پردازد. اصل ۴ این را قبول کرد برای اینکه برای کارهای خود داخلی که طرحهایی که می‌خواستند اجرا بکنند احتیاج به ریال داشتند. یک دستگاه اجرائی درست کردند به اسم Near East Foundation باهاش قرارداد بستند که Near East Foundation مأمور پرداختها بشود از طریق سیستم خودش به محصلین در امریکا ولی تقاضاهای محصلین که از طریق وزارت فرهنگ می‌آمد، می‌آمد به اصل ۴ و یک واحدی درست شد که این واحد هم تحت مسئولیت من بود. بنابراین برای تمام محصلین ما پرونده درست کردیم که پدر و مادرشان که تقاضا می‌کردند باید بدانیم که این محصل کجاست چه درس می‌خواند چی‌ها هستش اینها و تأیید بکنیم که این ارز داده بشود. وقتی ما تأیید می‌کردیم Near East Foundation این پرداختها را انجام میداد. این یک واحدی بود که از سه نفر تشکیل می‌شد من بودم خانم ایران علاء که منشی من بود و یک

خانم دیگری که کارهای ماشین نویسی را تایپ می‌کرد و این کار، کار خیلی سنگینی بود و این تعداد محصلین زیاد بودند و درحقیقت اضافه بر کارهای روزانه بود که باید من مثلاً روزی سه و چهار ساعت هم بعد از ساعت اداری صرف این کار بکنم دیدن پرونده‌ها ولی خوب حسنش این بود که آشنا می‌شدم با محصلینی که دارند در امریکا درس می‌خوانند و چه می‌خوانند و وضعشان خیلی برایم جالب بود. صحبت با پدر و مادرشان که می‌آمدند اینها این کار هم جزء کارم بود. بتدریج که خوب این کار توی غلطک افتاد دیگر کار Routine شد و پرونده‌ها اول که تشکیل شده بود دیگر فقط پرداخت ماهیانه بود که از وزارت آموزش و پرورش و وزارت فرهنگ آن زمان یک گواهی می‌دادند می‌آمد بطور فرمول یکنفر بود که می‌فرستاد به Near East Foundation و پرداخت می‌شد. یک کار چیز اداری زیادی نداشت. دراین موقع یک چیزی تشکیل شد یکی از دیویژن‌هائی که اصل ۴ بزرگ شده بود دیویژن economic development بود.

سؤال : این حالا هنوز چه وقت است که داریم صحبت می‌کنیم .

آقای انصاری : این در سال ۱۳۵۳ بود.

سؤال : ۱۳۵۳ هنوز دوران مصدق بود.

آقای انصاری : در این دوران دیویژنی که درست شد طرحهایی که کشاورزی نبود، فرهنگی نبود، بهداشتی نبود و خلاصه هر طرحی که به این کار اینها نمی‌خواند ریخته می‌شد توی دیویژن اکونومیک دولپیمنت

سؤال : توسعه اقتصادی .

آقای انصاری : اینجا چند نفر همکار ما داشتیم که بعداً آدمها سمت‌هائی گرفتند در دولت یکی‌شان منوچهر کاظمی بود. آن موقع منوچهر کاظمی و من ما دو نفر معاون این دیویژن بودیم دو تا ایرانی رئیس مان امریکائی بود ما دو نفر ایرانی بودیم . منوچهر نیکپور، احمد مینائی و چند نفر بودند که بعداً در ایران کارهای خصوصی خیلی کارهای بزرگ کردند آقای جالینوس که شرکتهای مال سماق صدف اینها را درست کردند اینها آنجا کار می‌کردند خیلی جوانهای فرمیده تحصیلکرده خیلی لایق تقریباً ده دوازده نفر ایرانی خیلی خوب آنجا کار می‌کردند. و آن موقع دیگر آن دیویژن اکونومیک دولپیمنت [economic development] تشکیل

شد طرحهایی که در آنجا خیلی سهم بود کمک به کارخانجات بود. کارخانجات سیمان، کارخانجات نساجی، تمام طرحهای مربوط به کارخانجات، تمام طرحها مربوط به شیلات، کمک به شیلات ایران که اصلاً بعداً دولوپمنت شیلات جنوب طرحهایش از آنجا شروع شد که تا آنوقت فقط شیلات شمال بود و هیچ چیز نبود. طرحهایی برای ایجاد سردهخانه‌ها، طرحهای صادرات پشم، ایجاد کارخانه پشم‌شوئی در ایران که در همین دیویژیون ما طرحش درست شد. طرحهای آمار که بعد سازمان آمار ایران براساس آن درست شد، همان کسانی بودند، طرحهایی بودند که با دیویژیون توسعه اقتصادی ارتباط داشتند. آقای بوکسلاور بروئر متخصص این کار بود که در آنجا کار می‌کرد. عرض کنم که طرحهای کارخانه قند، توسعه صنایع قند، در آنجا پایه‌گذاری شد، طرحهای شرکتهای تعاونی، طرحهای صنایع دستی.

سؤال : بارک الله همه اینها.

آقای انصاری : تمام اینها پایه‌اش در آنجا گذاشته شد و من خیلی متأسفم که الان رفراشنهای ندارم که بهش مراجعه کنم یک وقت زیادی پیدا کنم اینها هر کدامشان که چه جور شروع شد و بعداً هر کدام از اینها در ۲۰ سال بعد رشتہ فعالیتهای خیلی عظیمی در ایران درست شده بود. بطورکلی این را می‌توانم بگویم که اغلب طرحهای عمرانی، توسعه اقتصادی که بعداً در ایران در برنامه‌های دولت راه افتاد اگر دنباله گرفته بشود برگهای اولیه‌اش توان این پرونده‌های آن مطالعات آن زمان پیدا می‌شود و همین جوانه‌هایی بودند که کار می‌کردند روی این طرحها با همکاری یک طرح خیلی خیلی سهم یک طرح چیز بود طرح امور اداری که ایجاد مؤسسه علوم اداری در دانشگاه تهران مذکوره‌اش در آن زمان شروع شد و قرارداد با دانشگاه تهران و دانشگاه سات کالیفرنیا بسته شد. طی آن طرح بود که اولین ایرانیها فرستاده شدند برای گذراندن دوره دکترای علوم اداری که بعد آدم‌هایشان منوچهر گودرزی، عبدالمجید مجیدی، کریم پاشا بهادری، هوشنگ رام، اینها کسانی بودند بعد عده دیگری داخل این طرح رفتند. اینها طرحهایی بودند که در آن زمان مورد بحث بود پایه‌گذاری شد در حقیقت هسته اولیه‌اش کاشته شد.

سؤال : یک سوال دیگر بکنم قبل از اینکه از اینجا رد بشویم یک سوال تکنیکی را بکنم . این طرحها که الان دارید صحبتیش را می‌کنید در وزارت‌خانه‌های مختلف رویشان عمل می‌شد یعنی میرفت به سازمان برنامه میرفت به وزارت‌خانه‌ها روی اینها آنوقت دولت می‌باشد تصویب‌نامه قانونی بگذراند یا چه جوری عمل می‌شد.

آقای انصاری : این طرحها به این صورت بود که خیلی از این مطالب را چونکه ماها ایرانی بودیم و مشکلات ایران را ما بهتر حس می‌کردیم خیلی از اینها بین همین همکارهای من صحبت‌های اولیه‌اش شروع می‌شد که یک همچین کارهای باید انجام بشود، مثلاً کارهای تعاونی کارهای پشم شوئی مثلاً چون روی صادرات ایران کار می‌کرد بگوئیم صادرات ایران پشم‌های ایران را که می‌برند به خارج بقدرتی کوآلیته‌اش پائین است و اینقدر توش کشافت می‌ریزند و استاندارد نشده اینها پولی که بر می‌گردد به ایران تقریباً هیچ چیز نیست . خوب برای خل این مشکل باید یک کارهای انجام بشود این حرفها یواش یواش توی این بحثها می‌کشید که با مأمورینی که توی سازمان برنامه بودند صحبت می‌شد یا با وزارت‌خانه مربوطه‌اش صحبت می‌شد. آنوقت اساس پایه این می‌گفتند خوب باید یک کاری کرد این کار چه بود یک طرح باید درست بشود. این طرح فرمش نوشته می‌شد یک دستگاه اجرائی در دولت بایستی همکاری می‌کرد دراین کار آن باید همکاری می‌کرد این پایه این ریخته می‌شد پول اینها را اجرائیش را اصل ۴ میداد که درحقیقت این سیدمانی هسته پولهای اولیه اصل ۴ گذاشته می‌شد. دولت درجه‌های مختلف اگر لازم بود زمین میداد یا مثلاً مأمورینی می‌فرستاد که آن مأمورین اضافه حقوقشان را اصل ۴ میداد حقوق مأمورین دولت خیلی پائین بود آنوقت این طرح یواش یواش وسائلش فراهم می‌شد آدمهایش فراهم می‌شد اگر دوره آموزشی بعد پول آموزش را اصل ۴ میداد فرض بفرمائید کارخانه پشم‌شوئی یکی از این طرحها بعنوان مثال معلوم شد که آن دستگاهی که مصرف می‌کند بیشترین پشم در ایران شرکت فرش است چون کارخانه‌های فرشبافی داشت واحد اجرای این کار شرکت فرش معین شد. آنوقت ما با شرکت فرش همکاری می‌کردیم . شرکت فرش کمک کرد یک زمینی در کرج شرکت فرش گرفت اصل ۴ متخصصی برای شستن پشم از امریکا. این متخصص طرح را ریختند که چه جور پشم جمع‌آوری بشود و در آنجا شسته بشود و چه جور بسته بندی بشود و چه جور صادر بشود یا چه جور در داخل فروش برود. طرف مقابل دراین طرح ، طرح ایرانی شرکت فرش بود، پول و تخصص را اصل ۴ می‌گذاشت. خوب این طرح شروع شد بعد از دو سه سال راه افتاد و بعد الان دیگر پشم‌های ایران خارج می‌شد پشم‌هایی است که استاندارد شده است و در بازار دنیا خرید و فروش می‌شود. دراین مورد مسئله یکی اداره استانداردها است . در ایران اداره استانداردها وجود نداشت همین ما ایرانی‌ها که آنجا صحبت می‌کردیم به این مسئله برخورده بودیم که خوب اینجا چرا جنس‌های ایران که به خارج می‌رود کسی نمی‌داند این جنس‌ها چه هست . شما می‌دانید هر جنسی که در بازار دنیا می‌فروشید مثلاً پنیه می‌فروشید پنیه گردید دارد که می‌گویند در بازار هامبورک پنیه معلوم است که می‌گویند پنیه فلان گردید همه می‌دانند که چه هست قیمتش در روز معلوم است خریدار میداند و فروشنده هم میداند. جنس‌های ایران هیچ استاندارد نداشت اصل ۴ کمک کرد که اداره استانداردها درست بشود. اتفاقاً کسی که مذاکره می‌کرد با وزارت اقتصاد دراین مورد من بودم با

یکنفر از متخصصین امریکائی که برای این کار آورده بودند. برای تشکیل اداره استانداردها و در مرحله اول استاندارد کردن پنیه، پنیه را انتخاب شد برای اینکه رئیس این واحد دیویژن ما خودش متخصص امور پنیه بود و این می‌دانست که پنیه‌های ایران مشکلش چه هست. با وزارت اقتصاد صحبت شد آنها بالآخره قبول کردند هم اداره استانداردها درست شد یک زمینی در شهرآباد خریداری شد اداره استاندارد آنجا بوجود آمد رئیس اولش آقای دکتر خرسند یک ایرانی بود که در اصل ۴ کار می‌کرد وزارت اقتصاد قبول کرد که این رئیس اداره استاندارد باشد و بعداً دیگر میدانید الان خیلی از جنس‌های ایران استاندارد شده است یعنی سهر استاندارد که می‌خورد در جاهای دیگر قبول دارند یعنی این وجود نداشت تا آنوقت در ایران.

سؤال : یعنی من درست فهمیده باشم حرف شما را این جوانان ایرانی که در آنجا کار می‌کردند تحصیلکرده آمده بودند بخش قابل ملاحظه‌ای از ایده‌هایی را که از اصل ۴ به سازمانهای مختلف برای توسعه اقتصادی مطرح می‌شد اینها بین خودشان حل و فصل می‌کردند این نبود که امریکائی از خارج یا از آنجا بباید و بگوید غالباً این کار را کرد این کار را کرد.

آقای انصاری : هیچ خیلی چون ایرانیها با ایرانیها با ایرانیها که توی سازمانهای دولتی بودند ارتباط داشتند مسائل را می‌دانستند مشکلاتی هست شروع این کارها اغلب از داخل ایرانی‌ها پیش می‌آمد نه اینکه امریکائی‌ها یک قالب حساب شده‌ای داشته باشند بخواهند بیایند آنجا را معین کنند. طرح‌های بودش که مثلًاً فرض کنید طرح مبارزه با مalaria، سازمان بهداشت جهانی راجع به این کار علاقمندی داشت. دولت ایران هم علاقمندی داشت این طرح یک طرح دنیائی بود برای مبارزه با malaria خوب امریکائی‌ها که آمدند ریختن طرح را در ایران را و ایجاد تشکیلات مبارزه با malaria و تمام اینها را با همکاری ایرانیها ریختند ولی اینها را آورده بودند یا مبارزه با ملنخ که باز سازمانهای جهانی می‌دانستند پرایلم چه هستند. دولت ایران هم می‌دانست. سجست پیشنهاد می‌شد به دولت ایران که یک همچین کاری را می‌خواهیم بکنیم طرحش ایجاد می‌شد ولی خیلی از طرح‌های که به شما عرض بکنم مثلًاً فرض کنیم که اداره استاندارد مثل پشم خیلی طرحها، طرح‌های صنایع دستی، طرح‌های شرکت تعاونی، طرح‌های الان چه جور عرض کنم درست نمی‌توانم الان مشخص بگویم خیلی از این طرح‌ها بود که اینها را از توی همین ایرانی‌هایی که آنجا کار می‌کردند اینها عنوان می‌کردند بحث می‌شد مشکل رسیدگی می‌شد و طرح اجرائیش درست می‌شد یک همچین حالتی داشت برای من چیزی نبود که بصورت یک قالب درست شده از امریکا آورده باشند آنجا می‌خواهند پیاده بکنند.

سؤال : آنوقت این جریان ادامه پیدا کرد تا دوران طلا ما داریم می‌رسیم به آخر این نوار این پایان رویه دوم از نوار یکم مصاحبه با جناب عبدالرضا انصاری (پایان نوار ۱ ب)

شروع نوار ۲ آ

سؤال : جناب انصاری حالا ادامه بفرمایید.

آقای انصاری : تا کجا رسیده بودیم .

سؤال : ما داشتیم راجع به این برنامه‌های اصل ۴ و مشارکت ایرانی‌های در این برنامه‌ها بودند در تهیه و اجرای این برنامه‌ها صحبت بکنیم .

آقای انصاری : این همینطوری که عرض کردم ایرانی‌هایی که در آن زمان در اصل ۴ کار می‌کردند اینها بقدرتی خس وطن پرستی داشتند و اینقدر علاقمند بودند که از جان و دل اینها روی این کارها کار می‌کردند یعنی این کارها را کار خودشان می‌دانستند این یک کار اداری تنها نبود مثلاً من از یک کسی که واقعاً باید اینجا یادآوری بکنم مثلاً دکتر آموزگار بود چون دکتر آموزگار.

سؤال : جمشید آموزگار.

آقای انصاری : دکتر جمشید آموزگار همان وقتی که من شروع به کار کردم دکتر جمشید آموزگار هم در همان زمانها تقریباً شروع به کار کرده بود در قسمت مهندسی اصل ۴ و معاون قسمت مهندسی بود و کار دکتر آموزگار چونکه تخصصی درامور بهداشت داشت و یکی از چیزهایی که در آن زمان تشخیص داده شده بود که بیش از هرچیزی باعث مریض شدن مردم و وضع بد بهداشتی آن زمان بود موضوع آب بود که آب‌ها آلوده بود در همه جا بخصوص در دهات در شهرها و این آلودگی باعث هزارها گرفتاری برای مردم بود کار آموزگار بررسی نقاطی بود که می‌توانستند چاه بزنند و آب تمیز برای آشامیدنی آن منطقه فراهم کنند و دکتر آموزگار با یک علاقه‌ای این کار را دنبال می‌کرد که خاطرم هست ما هرشتب تقریباً تا چند ساعت بعد از کار اداری اداره ساعت ۵ تعطیل می‌شد ما کمتر شبی می‌شد که زودتر از ساعت ۹ از اداره باهم نرویم به

شمیران منزل هردوی ما در شمیران بود بعد ما می‌رفتیم اول خیابان پهلوی و ۲ ریال می‌دادیم سوار اتوبوس عدل می‌شدیم و می‌رفتیم شمیران به ما نه اضافه کار می‌دادند برای چیزی نه به اصطلاح امتیاز خاصی داشت چون این کار مثل کار شخصی خودمان می‌دانستیم خیلی با میل با لذت این کار را انجام می‌دادیم و دکتر آموزگار بدترین نقاط ایران را رفت و حتی در قست بندرعباس پیوکی گرفته بود که خیلی خطرناک بود می‌گفت دست من از بین برود و سایر کسان. آقای زال که توی کار اجتماعی کار می‌کرد سایر ایرانی‌هائی که کار می‌کردند تعدادشان خیلی زیاد شده بود در این زمان در اصل ۴ در حدود شش هزار نفر ایرانی کار می‌کردند در تمام ایران و در هرجایی که شما می‌رفتید می‌دیدید که این جوانها با چه علاقه‌ای حالا در هر سمتی هستند آنها که مثلاً کار می‌کردند توی قسمت‌هایی که می‌رفتند فیلم دردهات نشان میدادند کارشان فقط این بود که بروند فیلم‌های بهداشتی دردهات نشان بدهند که به مردم نشان بدهند که چه جور اینها با پشه مalaria یا سایر چیزها مبارزه کنند چه جور وضع بهداشت آنجا را درست بکنند تیم‌های بودند تیم‌های چند نفری می‌رفتند فیلم نشان می‌دادند کارشان این بود یکی از آنها که خیلی آدم معروفی شد بعداً شاهرخ گلستان بود. شاهرخ گلستان در شیراز کارش نشان دادن فیلم با ماشین‌هایی که از طرف اداره بهداشت می‌رفت توی دهات برای کشاورزان بود و هزارها نفر ایرانی دیگر درجه‌های مختلف هرجا ما مسافرت می‌کردیم که یعنی من با وارن می‌رفتم یا بعداً با سایر کسان می‌رفتیم دیدن این ایرانی‌ها که اغلب جوان بودند با چه فدایکاری و با چه عشقی کار می‌کردند و از توی همین مجموعه بود که پیشنهادهای خوب و کارهای خوب چیز اینها می‌آمد و یواش یواش بصورت طرح درمی‌آمد و این طرح‌ها در اصل ۴ اجرا می‌شد.

سؤال : تعداد قابل ملاحظه‌ای از کسانی که بعد ۱ دهه سال، پانزده سال بعد مدیران عده‌های مملکت شدند در سازمانهای مختلف در وزارت‌خانه‌های مختلف بنظر می‌آید کسانی بودند که ابتدا از همینجا شروع کردند نه از .

آقای انصاری : خیلی از اینها چون اصل ۴ بتدریج که پیشرفت یک برنامه همه جانبه داشت که تقریباً در تمام رشته‌ها، رشته‌های توسعه اقتصادی برنامه وجود داشت حتی برای تشکیلات ادارات بعداً برنامه‌ها گسترش پیدا کرد که بهش خواهیم رسید. و در داخل این برنامه‌ها این جوانها می‌آمدند در آن زمان اگر خاطرтан باشد دولت ایران قانون منع استخدام داشت چون در طول زمان جنگ و بعد از جنگ اینقدر دستگاههای اداری پُر شده بود از کارمندانی که هیچ کاری نداشتند و بعلت تغییر دولتها هرچند وقت یکدفعه دولتهای دو سه ماهه بودند و هر کسی که می‌آمد عده‌ای از آشناهایش را کارمند دولت می‌کرد اینها اول می‌آمدند و کارمند

رسمی دولت می‌شدند و وقتی که کسی کارمند رسمی دولت می‌شد دیگر هیچوقت نمی‌توانستند این را بیرون بکنند کار بجائی رسید که آمدند قانون منع استخدام را گذراندند که دیگر هیچکسی استخدام نشود درکنار آن راههای فراری پیدا شده بود که آمدند گفتند خوب دستگاههای دولت که احتیاجی به خیلی کارهای فصلی دارد یا کارهایی که پیش می‌آید بطور غیرمنظمه برای اینها می‌تواند کارمند روزمزد بگیرد که بعد از اینکه آن کار تمام شد آن افراد را بیرون کند این اجازه را دولت گرفت بعد هرکسی را به اسم کارمند روزمزد می‌گرفتند که دیگر هیچوقت این را بیرون نمی‌توانستند بکنند برای اینکه آنها یک پرشرگروهی تشکیل می‌دادند یا افرادی از جاهای مختلف فشار می‌آوردند و مجبور می‌شدند این روزمزدها ادامه پیدا می‌کردند. شهرداریها گرفتار این کار بودند که بعد هم در آن مورد بهشان خواهیم رسید که ببینید شهرداریها چقدر کارمند اضافه پیدا کرده بودند و بعد بتدریج عده زیادی از اینها سُرخوردند آمدند به دستگاه دولت. کسانی بودند که به اصطلاح شرایط کاری لازم را نداشتند با فشار سیاسی وارد دستگاهها شده بودند خود این باعث دلسربی کسانی بود که توی دستگاه دولت تحصیلاتی داشتند وقتی که می‌دیدند که این قدر فشار سیاسی است دلسرب می‌شدند خیلی‌ها می‌گذاشتند از دستگاه دولت حقوقی می‌گرفتند می‌رفتند این عده جدید برگشته بودند جوانها تحصیلکرده بودند از اروپا آمده بودند بیشتر از امریکا آمده بودند اینها نمی‌توانستند وارد دستگاه دولت بشوند برای اینکه قانون منع استخدام وجود داشت و حاضر هم نبودند که از آن طریق روزمزدی بعنوان پیشخدم یا غیره وارد بشوند بروند به دستگاه. تنها جائی که می‌توانستند استخدام بشوند و یک کاری وجود داشته باشد اصل ۴ بود به اینجهت اولین جائی که اینها مراجعه می‌کردند اصل ۴ بود. اصل ۴ هم که این طرحها درحال گسترش بود کسانی را می‌خواست که یک تحصیلاتی داشته باشند یک زبانی بلد باشند یک کتابی بتوانند بخوانند یک مطالعه‌ای بکنند اینها را استخدام می‌کرد. تعداد کارکنان اصل ۴ خیلی زیاد شده بود چون همانطور که عرض کردم در حدود شش هزار نفر رسیده بود و اینها چه با متخصصین امریکائی کار می‌کردند بهمین به اصطلاح جریانی که درمورد شخص من عرض کردم پیش آمد که بالاخره گزارشها را از پائین می‌خواندیم و آدم وارد می‌شد خوب اینها هر کدام در رشته‌های مختلف همین حالت را داشتند

سؤال : وارد و آگاه می‌شدند.

آقای انصاری : آگاه می‌شدند در رشته‌های بهداشت، کشاورزی، ساختمانی ، اداری همه چیز چیزهای مختلف. و آن زمانی که احتیاج به متخصص بود تنها کسانی که خوب می‌توانستند مورد قبول باشند همین هائی بودند

که در اصل ۴ کار کردند که شما می دیدید در تمام وزارتخانه ها اینها بعداً مقامات ترقی را طی کردند.

سؤال : گفته می شود غالباً که اصل ۴ در واقع حالا اگر فقط نه ولی خیلی بیشتر کسانی را می گرفت که در امریکا تحصیل کرده بودند آیا تجربه شما نشان میدهد که همین را تأثیر می کند که از تحصیلکرده های جاهای دیگر هم می آمدند

آقای انصاری : تحصیلکرده های جاهای دیگر هم بودند کما اینکه تعدادی از ایشان می توانم بگویم حتی بعضی هایشان خیلی مقامات خوبی داشتند الان خاطرم هست چیزی که لازم بود در آنجا دانستن زبان انگلیسی بود برای اینکه خواهی نخواهی تمام گزارشات داخلی اداری به انگلیسی بود و اگر کسی انگلیسی نمی دانست خیلی مشکل محیط برایش زیاد مناسب نبود. چون بالاخره در کمیسیونهای اداری که تشکیل میشد همه به زبان انگلیسی صحبت می کردند اگر کسی انگلیسی اصلاً نمی دانست پیشرفتی نمی توانست داشته باشد ولی کسانی که در انگلیس درس خوانده بودند خیلی راحت در اصل ۴ کار می گرفتند و پیشرفت زیاد می کردند کسانی که در آلمان بودند یا فرانسه بودند اگر انگلیسی می دانستند آنجا جا پیدا می کردند اگر انگلیسی نمی دانستند خودشان حتی مراجعه نمی کردند این نبود که اصل ۴ برای این کسانی که در امریکا درس خوانده باشند یک چیز خاص داشته باشد کما اینکه مثلاً آقای الان بنظر آمد دکتر مصاحب مثلاً معاون قسمت اجوکیشن انگلیس مثل اینکه درس خوانده بود حالا یا اگر امریکا هم درس خوانده بود ولی کسانی که در جاهای دیگر درس خوانده باشند الان میدانم که این هم باز حافظه ام یک خورده فشار بیاورم یادم خواهد آمد که کسانی بودند ولی شرط استخدام تأثیری در امریکا نبود بهیچوجه. کما اینکه خیلی ها بودند که اصلاً امریکا درس نخوانده بودند ایران درس خوانده بودند و انگلیسی می دانستند توی اداره جا داشتند.

سؤال : باز یک سوال دیگر بکنم اینجا برای اینها جالب است برای تاریخ ایران . نظر امریکائی هائی که آنجا بودند و نحوه نگرششان به ایرانیهایی که آنجا کار می کردند چطور بود چه ارتباطی بین این دو تا وجود داشت .

آقای انصاری : این خودش یک نوع به شما بگویم تحولی در سیستم اداری ایران اصلاً بوجود آورد بودن یک همچین تشکیلاتی در آنجا برای اینکه قبل از اصل ۴ در سازمانهای دولتی یک هیراشه خیلی ایستادیکتی وجود داشت که مثلاً فرض بفرمائید که هیچکسی راننده مقامی در سازمان اداری نداشت. راننده راننده ای بودش که

شاید رئیس هم بهش نگاه نمی کرد شاید اسمش را هم نمی دانست برایش یک راننده بود یا پیشخدمت یا قوه چی یا ماشین نویس اینها سمتها خیلی سمتها پائین بود سمتها ریاست معاونت اینها درسازمانهای اداری احترام داشت . در داخل اصل ۴ بودن امریکائی ها و این حالتی که دارد بکلی سیستم را بهم زده بوده وقتی که رئیس اصل ۴ با راننده اش می آمد اول سلام می کرد و دست میداد و یا اگر مسافرت می رفتند همه می نشستند با هم نهار می خوردند همه با هم بطور تیم کار می کردند توی اداره از تلفنچی تا ماشین نویس تا معاون تا رئیس هیچ نوع فرق اجتماعی نداشتند همه باهم توی یک رستوران غذا می خوردیم کما اینکه من یادم می آید چون در آنجا یک رستوران بود که همه کارمندان می توانستند نهار بخورند خیلی از ایرانیها اول اینهایی که از سازمانهای دولتی آمده بودند توی اصل ۴ کار می کردند خیلی برایشان ثقیل بود که در میزی که نشسته اند میز پهلویش مثلًا دو تا راننده یا یک ماشین نویس هم بتواند همان غذا را بردارد و سرهمان میز بشیند و خیلی برای اینها ناراحت کننده بود و به امریکائی ها اعتراض می کردند که آقا اینجا ایران است باید مقررات ایرانی باشد اصول ایرانی توییش رعایت بشود که راننده یک اطاق دیگر باشد کارمند توی یک اطاق دیگر باشد توی اصل ۴ اینها همه شکسته شد همه با هم باید همکاری می کردند و یواش یواش این بعد توی تمام سیستم ایران اثر گذاشت برای اینکه همین گسترش فعالیتها و رفتن این آدمها توی این وزارت خانه ها و نداشتن این نوع به اصطلاح قیود در آنجاها هم اثر گذاشت . من یادم می آید مثلًا خود من وقتی که اولین دفعه وقتی که وزیر کار شدم ظهر که آدم بشه راننده گفتم که من خودم ماشین می برم تمام کسانی که آنجا ایستاده بودند برایشان خیلی عجیب بود که چطور خود آقای وزیر می خواهد راننده کند ماشین را ببرد . درحالی که من فکر می کردم که من دارم میروم خانه و اینهم باید برود پهلوی زن و بچه اش بعداز ظهر هم من کاری ندارم این همانجا در خانه ما که توی آپارتمانی زندگی می کردیم خوب این کجا بباید اصلاً خیلی معمولی بود که این کار را بکنم ولی برای بقیه خیلی خیلی عجیب بود ولی خوب بعد تمام همکاران و دوستان ما توی سیستم هایی بودند همین کارها را می کردند و این قیدها همه شکسته شد و خیلی اثر داشت اصلاً امریکائی ها که بهیچوجهی با ایرانی ها دوگانگی نداشتند توی یک اداره بود همه باهم کار می کردند همه باهم غذا می خوردند همه با هم اول همیگر را صدا می کردند کارمندان با رئیس شان مثل سایر مؤسسات امریکائی . شاید حالا فقط رئیس آنها باید یک چند نفر بودند یک مستر هم می گفتند ولی بقیه خیلی خیلی .

سؤال : حالا در این دوران خیلی جوانی شما است که هنوز هم در دوران مصدق هستیم آدمهایی که در دولت ایران در محیطی که شما توییش کار می کردید آدمهای جالبی بنظرتان آمد آدمهایی که مؤثر بودند آدمهایی که بنحوی تأثیر گذاشتند یا اینکه خودشان آدمهای جالبی بودند اینها یادتان می آید کی ها بودند.

آقای انصاری : در مرحله اول وزرائی که توی آن کمیته وزراء بودند که برای من که یک جوان آن موقع ۲۶ ساله بودم و قبلًا توی دستگاه دولت کار می‌کردم و وزیر برایم خیلی فاصله بود با سمتی که من داشتم وزیر و معاون و اینها و چون این زمانی که دارم صحبت می‌کنم ۴ سال قبلش من معاون دفتر وزارت اقتصاد بودم و فاصله خودم را با وزیر خیلی فاصله می‌دانستم و بعد از ۴ سال در یک جائی قرار می‌گیرم که سر همان میز با آن وزراء می‌نشینم این وزراء هر کدام برای من خیلی خیلی جالب بود یکی از افراد خیلی برجسته دکتر محمود حسابی بود که خیلی مرد فرمیده‌ای بود وزیر فرهنگ بود در آن زمان و آن یک کاری کرد که آنهم برای من خیلی خیلی جالب بود، بعد از مدتی که وزیر فرهنگ بود با دکتر مصدق اختلاف پیدا کرد یا با همکارانش در هر حال می‌خواستند که دکتر محمود حسابی استعفاء بدهد دکتر حسابی استعفاء نمی‌داد و درخانه‌اش قایم شده بود. درحالی که وزیر فرهنگ بود هیچکسی نمی‌دانست که این کجاست چون به اداره نمیرفت فقط رئیس دفترش می‌دانست در کدام خانه است با آن در تماس بود علت اینکه من متوجه این کار شدم برای اینکه باید یکی از قراردادهای که اصل ۴ با وزارت فرهنگ داشت به امضاء دکتر حسابی برساند و هیچکسی دکتر حسابی را پیدا نمی‌کرد بالاخره در یک خانه‌ای در خیابان کاخ قرار گذاشتند بنده رفتم و محرمانه دادم به آقای دکتر حسابی آن قرارداد را امضاء کرد در حالی که وزیر کابینه دکتر مصدق بود و گفته بود من استعفاء نمی‌دهم مگر اینکه دولت برود. من بعنوان وزیر استعفاء نمی‌دهم و دولت دکتر مصدق چون خیلی مراعات می‌کرد هیچ فشاری به او نمی‌آورد هیچ کاری نکرد ولی این خودش را آنجا توی آن وزارت‌خانه نشان نمی‌داد وزیر فرهنگ بود تمام دستورات میداد ولیکن توی هیئت دولت نمی‌رفت در هر حال پنهان بود ولی وزیر فرهنگ بود یک آدم بسیار با حسن نیت احمد زنگنه بود که رئیس سازمان برنامه بود بسیار مرد فرمیده و خیلی مدیر لایق رئیس سازمان برنامه دکتر مصدق بود. در آن زمان از وزراء دکتر ملکی وزیر بهداری خیلی مرد خوب با حسن نیتی بود خیلی آدم خوبی بود خیلی اگر سیو نبود ولی خیلی آدم خوبی بود. این در آن دوران است و بعد مهندس طالقانی که وزیر کشاورزی کابینه دکتر مصدق بود و بهمان جهت در کمیته وزراء هم شرکت می‌کرد خیلی مرد وطن پرست، خیلی با حسن نیت، خیلی انسان، خیلی مؤدب، خیلی آدم‌های خوبی بودند.

سؤال : حالا من این سوال را می‌خواهم بعد بکنم ولی شاید همین الان که داریم راجع به این حرف می‌زنیم خود این ورن چه جور آدمی بود.

آقای انصاری : وارن یک مردی بود در آن زمانی که به ایران آمد ۴۶ سالش بود و آخرین سمتش در امریکا معاون وزارت داخله امریکا بود. مرد خیلی یک امریکائی بیکار با حسن نیت خیلی لیبرال خیلی مؤدب و خیلی انسان دوست بود سمت خودش را بهیچوجه سمت سیاسی نمی‌دانست خیلی مدیر از لحاظ دادن تشکیلات فوق العاده قوی بطوریکه برنامه ایران در زمان او خیلی خیلی بطوری جا افتاد که یکی از بهترین برنامه‌های اصل ۴ در دنیا بود و بهمین جهت بعداً ورن را یک مأموریت به برزیل رفت رئیس برنامه‌های امریکا در برزیل شد و بعد رئیس تمام برنامه‌های سازندگی بعد از جنگ کره در کره شد به ایران خیلی علاقمند بود برای دکتر مصدق خیلی احترام زیادی قائل بود خیلی زیاد هر دفعه صحبت می‌شد هیچ وقت من در تمام مدت ندیدم یکبار حتی یک اشاره‌ای بکند که مثلًا دولت ایران چرا درمورد ملی شدن فشار می‌آورد یا حق ندارد بهیچوجه خیلی طرفدار تر ایران بود و در این مورد حالا یک موردی هم پیش آمد که من بعد برای شما خواهم گفت که برای من خیلی عجیب بود شاید همین حالا بگویم که این سوال را کردید یا بهتر است برگردم به آن زمان به آن وقایعی که این از ۲۸ مرداد اتفاق افتاد روز ۲۵ مرداد در آن زمان در بانک ملی یک جلساتی تشکیل می‌شد به اسم کمیته دریفوس که این از زمان جنگ خانم دریفوس که سفیر امریکا بوده یک انجمن خیریه درست کرده بود که در این انجمن خیریه تعدادی از خانمهای دیپلماتی امریکائی و خیلی خانمهای اشخاص که علاقمند به کارهای اجتماعی بودند از طرف ایران یک کمیته مشترک تشکیل دادند به اسم کمیته دریفوس . شب نشینی می‌دادند پولی جمع می‌کردند برای کارهای خیریه برای فقراء در تهران روز ۲۸ مرداد این کمیته در بانک ملی تشکیل شد و نزدیک ظهر بود جلسه کمیته تشکیل شد و مسائل مربوط به خیریه مطرح شد حدود ساعت ۱۱/۳۰ جلسه تمام شد من با خانم وارن برگشتم اداره اداره که آمدیم وضع خیلی ناجور بود گفتند که امروز اداره تعطیل خواهد بود کارمندان بروند. خوب خیلی عجیب نبود خیلی نورمال بود ما رفتیم بعد از ظهر هم که دولت سقوط کرد وقایع ۲۸ مرداد پیش آمد سالها گذشت من تقریباً سه سال پیش برای اولین مرتبه کتاب روزولت را بهش برخورد کردم .

سؤال : کرمت روزولت .

آقای انصاری : کرمت روزولت کانترکورن توی جریان ۲۸ مرداد نوشته بود. وقتی که این را خواندم خوب برای من این مسئله پیش آمد که در آن زمان که این وقایع در آنجا اتفاق میافتد این وقایع خیلی که در تاریخ ایران اثر گذاشت و امریکائی‌های مؤثر بودند در این کار و کرمت روزولت چندماه در تهران بوده مقدمات را فراهم می‌کرده چطور می‌شود که در آن روز ۲۸ مرداد خانم وارن که باید آن وقایع اتفاق بیفتد خانم وارن می‌آید توی شهر

در آن کمیته خیریه شرکت می‌کند روزی که باید شهر انقلاب بشود شلوغ بشود حداقل این خانه‌شان در بالای قلمک بود آنروز دیگر به شهر نمی‌آمد. یک کاغذی برای وارن نوشت که آقا من یک همچین چیزی را خواندم و آنطور که یادم می‌آید آن زمانها هیچ خبری در داخل اصل ۴ راجع به این حرفها نبود و شما آیا وارد بودید به این مسائل و یک ظاهر دیگری به ما نشان می‌دادید و در پشتیش یک چیز دیگر بود یا شما هم نمی‌دانستید برای من یک کاغذی نوشت که من در آن زمان بهیچ و جهی از کار روزولت اطلاع نداشم، بهیچوجه روزولت را نمی‌شناختم یکبار من به دفتر هندرسون می‌رفتم که یک جلسه‌ای داشتم دیدم یک جوانی از دفتر سفیر آمد بیرون و خیلی عصبانی و با یک لعن تندی هم با سفیر صحبت می‌کرد که وقتی من وارد می‌شدم دارد صحبت می‌کند بعداً خارج شد و رفت. پرسیدم که این کی هست گفتند این آقای روزولتی هستش که اینجا یک کارهای مخصوصی دارد انجام میدهد دیگر من وارد جزئیاتش نکرد بعد که این جریانات اتفاق افتاد فهمیدم که این آقا کسی بوده که در واقعی ۲۸ مرداد دستی داشته این کاغذ وارن را من دارم کپی‌اش را که بعداً اگر خواستید عین مطالبش را در پاریس است منتهی می‌توانیم که جزو نوشته‌ها اضافه بکنیم. چون فکر می‌کنم این از نظر تاریخ آن زمان تا اندازه از این دیدی که حداقل من دیدم قابل جالب باشد.

عرض کنم که .

سؤال : خود وارنی که می‌گوئید خود آدمی بود که به ایران همین جور که می‌گوئید خیلی علاقمند بود.

آقای انصاری : خیلی زیاد یعنی این را اگر شاید آن زمان من و امثال من سن ما کم بود و خوب نمی‌توانستیم شاید تشخیص بدھیم تمام این مطالب را از همه جوانب ببینیم ولی بعداً معلوم شد چون الان از آن زمان نزدیک حدود ۴۰ سال می‌گذرد و در طول این ۴۰ سال این مرد علاقه‌اش را به ایران حفظ کرده بود، راجع به جریانات ایران جریاناتی که اتفاق می‌افتد دنبال می‌کند. من چند بار به خانه‌اش رفتم تمام چیزهایی که توی خانه این هستش چیزهای ایرانی است. و ارتباطش را با کسانی که در آن زمان می‌شناخت و همکار بوده درمورد ایران حفظ کرده حتی امریکائی‌هایی که در ایران کار می‌کردند هنوز با آنها بیشتر رابطه دارد تا با امریکائی‌هایی که مثلًا در برزیل یا کره یا جاهای دیگر کار می‌کردند با اینها بطور منظم یعنی راجع به مسائل ایران علاقمند است.

سؤال: تا چه سالی وارن در ایران بود.

آقای انصاری : وارن تقریباً ۴ سال در ایران بود.

سؤال : در حدود ۵۵ و ۵۶.

آقای انصاری : سه سال و نیم یا چهارسال بود که در ایران بوده که بعد رفته آتهم تاریخ صحیحش را می‌توانیم

سؤال : خوب بعدهش چه شد بعد از دوران مصدق هنوز شما در اصل ۴ بودید.

آقای انصاری : بله این هنوز من در اصل ۴ بودم سایر دوستان من هم بودند تا یکروز واقعه ۲۸ مرداد یک اتفاقی افتاد ولی این واقعه تغییر دولت در اصل ۴ اثری نشد که برنامه‌های دیگری پیش آمد. بعد از

سؤال : حالا باز یک سوال دیگر بکنم این وسط می‌دانم آن رشته فکری شما گاهی آدمهائی ممکن است دچارش بشوند شما اردشیر زاهدی هم در اصل ۴ بود.

آقای انصاری : اردشیر زاهدی یک مدتی در اصل ۴ بود در زمانی که دکتر مصدق سرکار بود بعد اردشیر از اصل ۴ رفت.

سؤال : یعنی بعد از دوران مصدق.

آقای انصاری : در زمان دوران مصدق.

سؤال : برای اینکه در اصل این اتفاق وقایعی که در ۲۸ مرداد در مرداد ماه آن سال اتفاق افتاد خوب اردشیر در اصل ۴ نبود.

آقای انصاری : اردشیر در اصل ۴ نبود اردشیر از اصل ۴ رفته بود در آن زمان اردشیر چندین ماه قبل از آن بود که رفته بود الان درست خاطرم نیست ولی ماهها قبل از ۲۸ مرداد اردشیر از اصل ۴ رفته بود. ولی خوب ارتباطش را با تمام دوستانش اینها داشت و شاید خوب زیل بسیار مهمی را در این مورد بازی کرد از نظر

آشنائی که با مقامات اصل ۴ اینها داشت با امریکائی‌ها داشت ولی در اصل ۴ نبود بعد از اینکه وقایع ۲۸ مرداد اتفاق افتاد ضمناً این را هم عرض کنم که در این زمان در این حالی که من دیویژن توسعه اقتصادی کار می‌کردمی‌کردم ولی اگر مسافرت‌های می‌خواست بکند و اینها خیلی از مسافرت‌هایش می‌گفت من با هاش می‌رفتم . چون همیشه ارتباط کاری را داشتیم. بعد از اینکه چیز وقایع ۲۸ مرداد اتفاق افتاد سپهبد زاهدی نخست وزیر شد اولین جلسه‌ای که وارن با سپهبد زاهدی داشت از من خواست که با هاش بروم که در وزارت خارجه تشکیل شد توی این جلسه سپهبد زاهدی بودند، آقای عبدالله انتظام که وزیر خارجه بود، وارن بود که توی آن جلسه سپهبد زاهدی که انگلیسی نمی‌دانست بنابراین من برایش ترجمه می‌کردم خیلی جلسه جالبی بود که سپهبد زاهدی خوب کسی بود که در مبارزه موفق شده بود و خیلی تمام چشمها بطرف او بود. مرحوم عبدالله انتظام هم که در آن زمان خیلی مورد احترام همه بود بخصوص در وزارت امور خارجه. مذاکرات بیشتر راجع به یک قسمتش در مورد این بود که اصل ۴ چه می‌تواند بکند برای حل مشکلاتی که دولت دارد .

سؤال : مشکلات اقتصادی دارد.

آقای انصاری : مشکلات اقتصادی دولت دارد چون در آن زمان تعداد بیکارها خیلی زیاد بود در ایران . دولت هیچ امکاناتی نداشت مسئله نفت هنوز حل نشده بود قیمتها بالا بود بیکارها خیلی زیاد و یکی از جاهایی که سپهبد زاهدی متوجه بود می‌خواست که کمک بشود اصل ۴ بود و این بود که فوری یک طرحی اگر اصل ۴ بتواند کمک بکند که حداقل یک مقداری از تعداد بیکاران را جذب بکند و آنجا بود که وارن هم قول داد که هر کاری بتواند برایشان انجام بدهد و بدنبال آن یک طرحی درست کردند طرح راهسازی درست کردند در نزدیک تهران برای سد کرج و اینها توانستند که یک پول فوری بریزند توی کار که مقداری کارگر اینها مشغول کار بشوند تا اندازه‌ای کمک بشود.

سؤال : این هم این جان مولم .

آقای انصاری : نه جان مولم یک شرکت انگلیسی بود که بعد آقای ابتهاج در سازمان برنامه آنها را آورد ولی آن موقع اصل ۴ همین تشکیلات را داشتش که در آن زمان برقرار شده بود و سپهبد زاهدی هم گفت من چون پسرم در آنجا کار می‌کرده از جریان کارهای شما اطلاع دارم می‌دانم کارهای خیلی مفیدی در تمام مملکت انجام می‌دهید و تأیید می‌کنم که کارهایتان را باشدت بیشتر هم دنبال می‌کنید و هر چه می‌توانید گسترش

بدهید که این کارهای عمرانی که امروز بزرگترین مسئله ما است خل بشود. خیلی جلسه خوبی بود که بعد از آن خوب وارن هم خیلی خوشحال برگشت بعدش استف میتینگی تشکیل داد رؤسای مختلف را دعوت کرد شروع مرحله بعدی گسترش کارها را طرح ریزی کردند که انجام بشود. در این زمان بود که دیگر بعد از این طرح‌ها سرعت بیشتری پیدا کرد. چون خل مسئله نفت پیش آمد و مذاکرات با کنسرسیوم و یواش یواش دیگر دولت صاحب یک پولی شد و کارش راه افتاد. ولی در این فاصله بود که باید دولت امریکا کمک می‌کرد که پرداخت‌های دولتی انجام بشود این مذاکرات، مذاکرات سیاسی دیگر بود که دیگر من از آن مذاکرات اطلاعی ندارم چون درسطح هندرسون و نخست وزیر و دولت امریکا باید چه نوع کمکهایی بشود ولی نتیجه‌اش این بود که موافقت کردند کمکهای اقتصادی انجام بشود.

سؤال : یعنی منظور از کمکهای اقتصادی کمکهای مالی .

آقای انصاری : بله کمکهای مالی چون دولت پرداخت‌هایی داشت نمی‌توانست انجام بدهد و بانک ملی در حالت ورشکستگی ارز خارجی اصلاً نداشت و قبول کردند اینها دلار به بانک ملی بدهند و بانک ملی ریالش را هم از ارزش استفاده بکند و هم بتواند براساس آن ریال را دراختیار وزارت دارائی قرار بدهد که بتوانند حقوقها را پردازنند و این بصورت ماهیانه انجام می‌شد. نکته قابل توجهی که در آن زمان من خاطرم هست این بود که کمکهای ماهیانه را که اصل ۴ می‌کرد بطور آن نبود که قبل معلوم کرده باشند که بعد ماهی چقدر بدهند که مثلاً بگویند تا یکسال ماهی ۲۰ میلیون دلار بده . این کمکها بتدریج داده می‌شد یکی از این ماهها که اینها فقط ۵ میلیون دلار داده بودند آقای دکتر امینی به من گفتند که

سؤال : آقای دکتر امینی آن وقت وزیر دارائی بودند.

آقای انصاری : بله، گفتند که دولت این کمک را رد می‌کند چک را پسدادند و قبول نکردند قبول نکردن اینها خیلی برای امریکائی‌ها عجیب بود که چطور دولت ایران ۵ میلیون دلار اینها دادند و دولت رد می‌کند چون نظر نخست وزیر این بود که باید این را ذکر بکنم واقعاً بعنوان ایرانی من خیلی حالت غروری پیدا کرده بودم نخست وزیر گفته بود که ما از شما صدقه نمی‌گیریم شما اگر می‌خواهید کمک بکنید باید کمکی بکنید که کار ما راه بیفتند ما بصورت صدقه پول نمی‌گیریم و باید کمک بکنید و این کمک براساس به اصطلاح مذاکراتی که کردیم برای یک هدفهایی نیست که شما به ما هی ماهیانه می‌خواهید چیز بکنید کمکهای ریزه

ریزه بکنید و بعد اینها خیلی برای امریکائی‌ها اینها را سر جایشان نشاند کارها یک خورده مرتب‌تر شد می‌گویند دولت ایران دولتی است که فقط حالت التماس داشته باشد دولت حسابی است که با آنها براساس برابر می‌خواهد رفتار بکند و این نقطه است رقم چیز مهم نیست این پوزیسیون دولت خیلی خیلی مهم بود. یک چیز دیگر که از آن زمان یادم است و خیلی بنظر من در آن زمان جالب بود این بود که دولت سپهبد زاهدی برای بعد از دولت دکتر مصدق بزرگترین مسئله اش مسئله حل نفت بود ولی طرح خیلی مشخصی در داخل دولت برای این کار تصویب نشده بود چون یک روز بعد از ظهر بود که به من خبر دادند بروم دفتر وارن وقتی که رفتم در آنجا یک رئیس قسمت امور اداری هم آنجا بود که متخصص امور اداری بود. آقای وارن گفت که آقای دکتر امینی از من خواسته‌اند که یک طرحی ما برای تشکیلات صنعت نفت و نحوه ارتباط با کنسرسیوم گفتم هنوز تشکیل نشده کنسرسیوم در ارتباط با شرکتهای نفتی به ایشان بدھیم و گفت که من خودم از این کار اطلاعی ندارم از آن رئیس قسمت اداری خواست که آن طرح را تهیه بکند و تا فردا آماده بکند و این طرح را من ترجمه بکنم و به دکتر امینی بدھم و این کار انجام شد تا فردا بعداز ظهر و من این را رفتم به الهیه منزل آقای دکتر امینی و به ایشان دادم که خیلی طرح مقدماتی بود چون آن امریکائی هم نمی‌دانست که چه باید تهیه بکند یک چیز شماتیکی تهیه کرده بود و که درحقیقت خیلی هم شباهت به این فرمی که آخر سر از کنسرسیوم درآمد نداشت ولی مسئله مهم برای من این بود که نه اصل ۴ در این کار قبل وارد بود که چیز تهیه کند و نه دولت ایران یک طرح حساب شده‌ای دراین مورد داشت چون اگر داشت که ممکن بود به اینها بگوید که آقا ما این طرح را داریم شما اطمینان‌نظر بکنید چیزی نداشتند اینهم یکی از آن چیزهای جالبی است (پایان نوار ۲ آ)

شروع نوار ۲

سؤال : جناب انصاری در ادامه بحثتان راجع به فعالیت اصل ۴ و تحولی که در اصل ۴ بوجود آمده خواهش می‌کنم آن مطالبی که مربوط به این مسئله است بفرمائید.

آقای انصاری : با تغییر دولت و حل مسئله نفت بکلی وضع برنامه‌ها تغییر پیدا کرد برای اینکه دولت که تا آن زمان هیچ امکان مالی نداشت و برای یک میلیون دلار خیلی دست تنگ بود مشکل نفت حل شد و سرازیر شدن درآمدهای نفت که بتدریج رو به بالا میرفت درآمدهای خیلی برای دولت مسائلی پیش آورد که باید اصلاً در کل برنامه تغییر داده می‌شد. دیگر در آن زمان کمک‌های مختصر فنی و دادن تعدادی متخصص و آن سیستمی که درحقیقت قطب تمام کارهای توسعه اقتصادی مملکت بود بکلی عوض می‌شد دیگر اهمیتی

نداشت. سازمان برنامه تمام درآمدهای نفت به آنجا می‌رفت یعنی هشتاد و پنج درصد درآمدهای نفت به سازمان برنامه میرفت دراین زمان بود که آقای مهندس شریف امامی رئیس سازمان برنامه نخیر ابوالپناهی رئیس سازمان برنامه شد اولین رئیس سازمان برنامه زمان دکتر مصدق نه زمان سپهبد زاهدی پناهی بود می‌شد پیش بینی کرد که برنامه‌های اصل ۴ باید از آن فرمی که هستش که تصمیمات در اصل ۴ گرفته می‌شد تصویب برنامه و غیره غیره اینها تغییر پیدا بکند و دولت امریکا هم دیگر کمکهایش را بتدریج کم بکند چون اهمیتی نداشت. کل برنامه‌های اقتصادی ایران نمی‌توانست رُل خیلی مهمی را بازی بکند. این بود که امریکائی‌ها یک پیشنهاد جدیدی به دولت دادند و تشکیل یک صندوق مشترک و فلسفه پشت سر این صندوق این بود که صندوق مشترک بشود تمام برنامه‌هایی که تا آن زمان امریکائی‌ها شروع کردند با کمک دولت در داخل آن صندوق مشترک قرار بگیرد و با دو رئیس ایرانی و امریکائی. چون تا آن زمان برنامه‌ها چون بیشتر پول‌هایشان را آنها می‌دادند پول متخصصین و پول وسائل را همه را امریکائی‌ها می‌دادند. دولت ایران درحقیقت کمک‌های سیاسی می‌کرد به آن برنامه‌ها خیلی کمک‌های قابل توجهی نداشت. بالنتیجه خوب تصمیماتی که گرفته می‌شد از لحاظ استخدام و غیره و غیره مربوط به اصل ۴ می‌شد. دراین مرحله‌ای که می‌خواستند فیز آت (phase out) بکنند صندوق مشترک درست شد که یک رئیس اصل ۴ یکنفر نماینده از طرف دولت حقوق مساوی داشته باشند در ادامه این برنامه‌ها و اجرائیش و هرکاری که باید باهش بکنند.

سؤال : این پیشنهاد از طرف امریکائی‌ها داده شد.

آقای انصاری : امریکائی‌ها داده شد. خوب چون می‌خواهیم برنامه‌ها را به دولت ایران تمام واگذار کنیم دولت ایران هم استقبال کرد. اولین وزیری که از طرف دولت معین شد دکتر شادمان بود که وزیر اقتصاد بود. دکتر سید فخرالدین شادمان. طرح این بود که دو شخصیت یک ایرانی یک امریکائی بعنوان گو دیرکتوری این صندوق مشترک باشند هر کو دیرکتوری (co-Director) یکنفر را معین بکند که کارهای جاری روزانه این طرح را انجام بدهد. آقای وارن که دراین موقع فکر می‌کرد که کارش تقریباً تمام شده دیگر باید به کارهای جمع کردن کار خودش برسد و برود یک امریکائی را معین کرده بود. آقای دکتر شادمان که در وزارت اقتصاد آدمی که با این طرح‌ها آشنایی داشته باشد نداشت و منهم کارمند وزارت اقتصاد بودم سوابقش را و در طی این سالها هم نحوه کارم را دیده بود گفت شما هم بعنوان گو دیرکتوری ایرانی باشید. بنابراین این طرح مجمع طرح‌های صندوق مشترک زیر نظر این گو دیرکتوری ایرانی و گو دیرکتوری امریکائی قرار بگیرد که کار ما درحقیقت دنبال کردن این طرح‌ها بود تا زمانی که این طرح‌ها بتدریج واگذار به

دستگاههای دولت بشود و امریکائی‌ها خارج بشوند این نحوه عمل بود که خوب اینهم اول رئیس آقای دکتر شادمان بود بعد از مدتی آقای دکتر امینی رئیس صندوق مشترک شد چون دکتر شادمان از دولت خارج شد دکتر امینی بعنوان وزیر دارائی بودکه کوُدیرکتور صندوق مشترک شد و حتی بعداً که از وزارت دارائی به وزارت دادگستری رفت این سمت را داشت آقای دکتر امینی که کوُدیرکتور صندوق مشترک شد و بعداً مهندس طالقانی کوُدیرکتور صندوق مشترک شد چند تائی رئیس عوض کرد این تشکیلات . عرض کنم که این جریان برای مدتی ادامه پیدا کرد و هدف این بود که بتدریج این طرحهایی که بیشتر سوابقش در اصل ۴ بود و درحقیقت مجرای طرح بطرف امریکائی‌ها نگاه می‌کردند برای ادامه یا گسترش این طرحها از این بعد دیگر باید بتدریج دانه به دانه واگذار به وزارتتخانه‌های مربوطه می‌شود که این مرحله خیلی راحت انجام شد برای اینکه وزارتخانه‌ها کاملاً در جریان طرحها بودند در هروز از این طرحهای سازمان خاصی ایجاد شد برای آن طرح‌ها مثلًاً اداره کل بهداشت در وزارت بهداشت درست شد که همان واحدی که قبلًاً طرحهای مبارزه با مalaria و کارهای بهداشتی را انجام می‌دادند یک پارچه به وزارت بهداشت منتقل شد. کارهای فرهنگی، طرح ساختمان مدارس، تهیه کتاب‌های بهتر، تمام امور مربوط به آموزشی، تهیه فیلم، کارهای آدی ویژوئر تمام اینها درست شده بود این واحدها به وزارتخانه‌ها مربوطه رفت . وزارت فرهنگ و هنر، وزارت کشاورزی، وزارت راه تمام اینها به تدریج این واحدها یکی بیکی به وزارتخانه‌های مربوطه رفت و اصل ۴ درحقیقت همینطور کوچک شد تعداد متخصصینش اگر که کار می‌کردند پوشش را از امریکائی‌ها می‌گرفتند دفاتر اینها حتی تا یک مدت کوتاهی در وزارتخانه مربوطه برایشان دفتری پیش بینی کردند و بعد هم که کارشان تمام شد از ایران خارج شدند دیگر قراردادهایشان را تجدید نکردند اینها بتدریج کار اصل ۴ به اینصورت تمام شد و تغییر فرم پیدا کرد. در مدتی که مهندس طالقانی از طرف دولت رئیس صندوق مشترک آن طرحها خارج شده بود یکی از کارهایی که دولت به مهندس طالقانی واگذار کرده بود سرپرستی وام‌های خارجی بود. در آن موقع بود که دولت برای انجام کارها تا درآمد نفت زیاد بنشود کارها انجام بشود دولت از مؤسسات خارجی مقداری وام گرفت از آلمان از فرانسه از انگلیس از امریکا برای کارهای مختلف توسعه اقتصادی مقدار کاری که مربوط به این وام‌ها بود خیلی زیاد بودکه نام کارهای اداری که داشت دنبال کردن از لحاظ چه مذاکره برای گرفتن وام‌ها چه پرداخت وام‌ها و درحقیقت یک نظارتی برای این وام‌های خارجی. کار دیگری که مهندس طالقانی داشت هر ثانیه‌ای چیزی اتفاق میافتاد در مملکت چون وزیر مشاور بود وزارتخانه خاصی نداشت که کار روزانه خیلی زیادی داشته باشد تمام این کارهایی که مثلًاً سانحه‌ای پیدا می‌شد در یک جائی سیل پیدا می‌شد در یکجا یک زلزله‌ای پیش می‌آمد هر کاری از این جور که بود هیئت دولت به مهندس طالقانی مراجعه می‌کرد.

سؤال : بنده حساب نمی‌کنم من استنباطم می‌شود که قبلًاً مهندس طالقانی وقتی که رئیس صندوق مشترک بود وزیر اقتصاد نبود.

آقای انصاری : نه، مهندس طالقانی وزیر مشاور بود.

سؤال : از همان ابتداء وزیر مشاور بود.

آقای انصاری : اصلاً در کابینه سپهبد زاهدی وزیر مشاور بود. در زمان دکتر مصدق بعنوان وزیر کشاورزی کار می‌کرد ولی بعد در زمان سپهبد زاهدی چون سپهبد زاهدی می‌شناخت مهندس طالقانی را بعنوان وزیر مشاور در کابینه سپهبد زاهدی هم بود و بعد هم که سپهبد زاهدی رفت و مرحوم علاء نخست وزیر شد در کابینه علاء مهندس طالقانی وزیر مشاور بود بازهم. این کارهای مربوط به روابط خارجی و کمکهای مختلفی که می‌شد تحت نظر مهندس طالقانی بود. این موقعی بود که مهندس طالقانی پیشنهاد کرد به آقای علاء که من که این کارها را می‌کردم بعنوان معاون وزیر مشاور این کارها را باید انجام بدهم برای اینکه آن موقع من سمتی نداشتم از لحاظ اصل ۴ که تمام شده بود. صندوق مشترک که در حال تمام شدن بود و مهندس طالقانی هم تشکیلاتی نداشت. بنابراین من که همکارش بودم پیشنهاد کرد که من بعنوان معاون وزیر مشاور این کارها را انجام بدهم یک همچین سمتی تا آن وقت در دولت وجود نداشت که وزیر مشاور معاون داشته باشد این خیلی برای بعضی از وزراء که می‌شنیدند یک خورده نامائوس بود ولی بعد مهندس طالقانی خودش توضیح داده بود به نخست وزیر که خوب من این کارهایی که می‌کنم باید یک کسی انجام بدهد و بعد در یک مقامی باشد که بتواند این را با مقامات مربوطه این کارها را دنبال بکند و الا اگر بنا باشد یک کارمند معمولی وزارت خانه باشد که خوب دنبال کردن این امور حرف جدی نمی‌گیرند. بنابراین سمت معاون وزیر مشاور برای من پیشنهاد کردند و من را اعلیحضرت فرمان صادر کردند برای اولین مرتبه وزیر مشاور معاون پیدا کرد که بعد این سمت ادامه پیدا کرد و عده زیادی سمت معاون وزیر مشاور گرفتند. در این موقع.

سؤال : آقای انصاری شما چند نفر را نام برداشت که در موضع خیلی مهم سیاسی اداری بودند و نقش قابل ملاحظه‌ای در این زمینه ایفا کردند از جمله فخرالدین شادمان هست و مهندس طالقانی و بعد علی امینی که در زمینه مختلف راجع بهش صحبت خواهیم کرد. ولی فخرالدین شادمان، طالقانی اینها چه جور شما از

نژدیک باهاشان کار می‌کردید دیگر.

آقای انصاری : کار بنده در حدود امور اداری که داشتیم.

سؤال : در حدود امور اداری که داشته باشد چه تیپ‌هائی بودند بنظر شما.

آقای انصاری : دکتر شادمان مردی بود بسیار نیک نفس، بسیار باسواد، بسیار انگلیسی خوب می‌دانست، خیلی اهل مطالعه، خیلی مبادی آداب، خیلی خوش برخورد، خیلی آدم اگرسيوی در کارها نبود خیلی آدم متینی بود و در خیلی از کارها به طرز نوشتن و نحوه گزارش نویسی بیشتر توجه می‌کرد تا خود ماهیت کار و زیاد وزیر در حقیقت مؤثری در کابینه آن زمان نبود. چون وزارت اقتصاد زیاد رُل بزرگی نداشت. مهندس طالقانی همانطور که قبل اعرض کردم خیلی آدم با حُسن نیت، خیلی وطن پرست، خیلی آدم درست شما این توجه را بکنید که در آن زمان‌ها مثلاً کسانی که در این مقامات بودند و با این مؤسساتی کار می‌کردند که مقررات دولتی و غیره غیره توییش نبود می‌توانستند در خیلی کارهای اعمال نفوذ بکنند. مثلاً فرض بکنید کارهایی که انجام می‌شد اگر که اینها اظهار نظری می‌کردند به چه کسی کمک بشود به کسی نشود هیچکسی نبود بگوید چرا ولی در تمام این مدت یک مورد حتی من خدا را گواه می‌گیرم حتی یک مورد کوچک یاد نمی‌آید که اینها یک اعمال نفوذ ساده‌ای کرده باشند از استخدام یکنفر گرفته تا کمک کردن مثلاً به یک مقاطعه‌کاری به یک شرکتی خیلی آدم‌های پاک و درستی بودند که یک افتخاری بنظر من برای کسانی که با اینها کار می‌کردند. این برخوردي است که من داشتم با اینها کار می‌کردم.

سؤال : علی امینی هست آن یکی که باز در این زمان که شما دارید صحبت‌ش را می‌کنید یکی از کسانی بودش که . . .

آقای انصاری : دکتر امینی خوب مرد سیاسی است دکتر امینی را من بهیچوجه نمی‌توانم عرض کنم کاملاً می‌شناسیم برای اینکه ارتباط کاری در آن حدودی که عرض کردم دارم ولی همیشه با من خیلی رابطه بسیار انسان‌انسانی در کارها خیلی فهمیده و خیلی وارد دکتر امینی چون مقامات دولتی را طی کرده بود بر عکس مهندس طالقانی که هیچ وقت کارمند دولت نبود و از نحوه کار اداری هیچ اطلاعی نداشت. دکتر امینی از وزارت دارائی شروع کرده بود و راجع به امور مالی، راجع به تمام کارهایی که مربوط به اداره مملکت هست

خیلی صاحبینظر ، دکتر امینی دوست داشت و دشمن داشت . مهندس طالقانی و دکتر شادمان دوست داشتند. باکسی درگیری نداشتند دکتر امینی باعده‌ای درگیری داشت با عده‌ای دوست ، دوستیش مؤثر بود دشمنی اش هم مؤثر بود. و خیلی علاقمند، خیلی جاه طلب بود دکتر امینی خودش همیشه می‌گفت من آرزو دارم یکروز روی صندلی نخست وزیری بنشینم و این را می‌گفت درهمان زمانی که نخست وزیر هم نشده بود و از آن طرف اینها ارتباطی که با امریکائی‌ها داشتند می‌توانم بگویم که امریکائی‌ها برای دکتر امینی بسیار احترام زیادی قائل بودند چون با اینها واقعاً مثل یک ایرانی باسوان فهمیده و مدیر طرف بودند با یک آدم بی تجربه بی چیزی نبودند خیلی برای هم دکتر امینی هم طالقانی خیلی احترام قائل بودند.

سؤال : یعنی این نبود که من این جوری می‌گویم بخاطر اینکه عده زیادی راجع به این مسئله حرف زدند که رابطه بین دکتر امینی و امریکائی‌ها که در واقع از اینجا گفته می‌شود از نوع این مطلبی که شما الان بیانش دارید می‌کنید فکرمی‌کنم دارید بیان می‌کنید تا نحوه‌ای که کسانی که می‌گویند دکتر امینی نوکر امریکائی‌ها بود این آشکارا .

آقای انصاری : هیچوقت من جس نکردم که دکتر امینی نوکر هیچکسی است دکتر امینی می‌خواست ایران باشد دکتر امینی ایرانی بود می‌خواست نخست وزیر ایران باشد دکتر امینی تشخیص داده بود در آن زمان همکاری امریکائی‌ها را برای پیشرفت مملکت لازم دارد. ولی هیچوقت نه در صحبت‌هایش نه در برخوردهای کاری که داشتند هیچوقت دست پائین را نمی‌گرفت که آنها چون امریکائی‌هستند پس هرچه می‌گویند من باید قبول کنم به هیچ وجہی -

سؤال : حالا در این مطالبی که تابحال گفتید به اعلیحضرت اشاره‌ای نداشتید اصلاً ایشان در این جریانات وارد بود یا اگر به اصطلاح دخالت داشت در چه زمینه‌ای در چه شرایطی.

آقای انصاری : من هیچوقت برخوردی در آن زمان با اعلیحضرت نداشم. هیچوقت این کارها در سطحی نبود که ارتباط با اعلیحضرت داشته باشد. اعلیحضرت بودند و این کارها کارهایی بود که در سطح خیلی پائین انجام می‌شد حداقل در آن زمان من هیچگونه ارتباطی نداشم. اعلیحضرت را از یکبار قبل از اینکه بروند به امریکا چون پدرم کشته شده بود من نشان جاوید داشتم حضور اعلیحضرت شرفیاب شده بودم نشان جاوید گرفته بودم اولین باری بود که ایشان را دیده بودم مثل خیلی خانواده بقیه شهدا ارتش. برخورد دیگری هم نداشم

اعلیحضرت هم از وجود من اصلاً اطلاعی نداشت بهیچوجه.

سؤال : و اول این طرح‌های هم که شما الان راجع بهش صحبت می‌کنید که درواقع پایه‌گزار بسیاری از فعالیتهای بعدی بودند اینها هم درهمین گفت و شنودها درهمین روندی که مطرح کردید انجام شد.

آقای انصاری : همین برای اینکه در زمان دکتر مصدق که اعلیحضرت بكلی از کارهای دولتی کنار بودند و درکارهای سیاسی شاید با دولت ارتباط داشتند کارهای جزئی اداری. کاری که نداشتند بعد هم که سپهبد زاهدی آمد اینها کارهای در سطح پائین بود که هیچوقت به اعلیحضرت نمی‌رسید سیاست‌های کلی فقط نخست وزیر با اعلیحضرت صحبت می‌کرد و دراین موارد من هیچوقت مورد آنوقت برنامی خوردم که مثلاً گفته بشود که اعلیحضرت اینطور فرمودند و یا باید بعرض بررسد تا تصویب بکنند بهیچوجه..

سؤال : آنوقت تا زمانی که هنوز این صندوق مشترک وجود داشت شما معاون وزیر مشاور بودید که این عملیات انجام می‌گرفت که بعد آنوقت چه شد.

آقای انصاری : بعد صندوق مشترک کارش دیگر تمام شد و کار من با مهندس طالقانی بعنوان معاون وزیر مشاور کارهای صندوق مشترک یک قسمتش بود کارهای وام‌های خارجی بود کارهای مختلفی که پیش می‌آمد مثلاً کارهای سیل و زلزله و غیره غیره تقسیم گنده برای کمک به نقاط زلزله زده باید گنده از امریکا گرفته بشود به آنها داده بشود یک مدتی کار من دراین بود. دراین فاصله درکارهایی که با وزارت دارایی داشتیم با باقر پیرنیا که آنوقت خزانه‌دار کل بود ارتباط زیادی ما داشتیم چه از بابت کمکهای مالی که به دولت می‌شد که من در جریانش بودم چه از بابت کمکهای جنسی گنده و غیره و غیره که برای مناطق زلزله زده و غیره می‌شد که در وزارت دارایی اداره غله در آنجا بود و باید ارتباط داشتیم برای تقسیم این بین نقاط که آسیب دیده بود و اینها این ارتباط ما با باقر پیرنیا خیلی زیاد بود چند ماه در حدود تقریباً ۶ ماه باقر پیرنیا اصرار داشت که شما بیایید به وزارت دارایی و سمت خزانه داری را بگیرید برای اینکه باقر پیرنیا در آن موقع دوست داشت یکی معاون وزارت دارایی بود، یکی خزانه دار کل بود که در وزارت دارایی این دوست هست این شاغل هر دوست بود. می‌گفت که من باید یک کس دیگری را آنجا پیشنهاد بکنم که چون وقت اجازه نمی‌دهد هر دو سمت را داشته باشم و پیشنهادش به من این بود که چون این کارهای مالی که هنوز که خیلی به کار امریکائی‌ها ارتباط داشت و در مسیر انجام این کارها همینطور که قبلًا گفتم برای هر کمکی که به دولت ایران

می شد باید از اول بسم الله در دولت ایران شروع بشود که چرا باید این کمک بشود وضع مالی آن قسمت چه هستش درآمدهای ایران چه هستش چرا احتیاج به کمک هست اینها موجب می شد که باید شما به تمام مسائل مالی وارد باشید تا بتوانید که پیشنهاد نهائی را تهیه بکنید خوب من که در این مسیر بودم خواهی نخواهی از تمام جریانات اطلاع پیدا می کردم . باقر پیرنیا عقیده اش این بود که هر کس دیگر باید اینجا مقدار زیادی حداقل تا مدتی یک رکودی توی کارها پیدا می شود و شما بباید در وزارت دارائی . من نمی خواستم بروم به وزارت دارائی و همانطور که یک وقت به شما گفتم ، گفتم ۵۰۰ تومان حقوق من کم می شود.

سؤال : آها از اینجهمت .

آقای انصاری : گفتم شما اولاً من اینجا سمت معاون وزیر مشاور دارم که هم مقام معاون هستم در صورتی که خزانه دار در تشکیلات وزارت دارائی مقام مدیر کلی است برای من هم تنزل مقام است و هم تنزل پول. دلیل ندارد که من قبول کنم ببایم آنجا. بالاخره باقر پیرنیا بعد از ۶ ماه صحبت کردن با ناصر وزیر دارائی طرحی را آنها پیدا کردند گفتند که برای من فرمانی با مقام معاونت وزارت دارائی تشکیل بشود درست می شود که خزانه دار با مقام معاونت وزارت دارائی برای حقوق من از محل بودجه مخصوصی که در اختیار وزیر دارائی بود بعنوان پاداش در طی سال این کسری حقوق من را آنها تأمین خواهند کرد. چون حقوقی که من می گرفتم از صندوق مشترک و تقاضایم این بود که این را باید به من بدهند. این بود که من هم قبول کنم رفتم به وزارت دارائی بعنوان خزانه دار کل .

سؤال : این چه سالی بود.

آقای انصاری : این در سالی است که به شما عرض کنم ۱۹۵۸ به فرنگی .

سؤال : یعنی ۱۳۳۷. که در دوران نخست وزیری آقای دکتر اقبال

آقای انصاری : در دوران نخست وزیری آقای دکتر اقبال بود که رفتم من به وزارت دارائی و خزانه دار کل شدم . این برای من البته از نظر کاری از نظر کل کار خیلی شاید آن زمان من از هر کسی واردتر بودم به امور مالی دولت. ایا از نظر اداری یک کار خیلی مشکلی برای اینها بود برای اینکه وزارت دارائی اصولاً این

مقامات بالایش توسط آدمهای خیلی با سابقه از داخل خود وزارت دارائی باید می‌آمدند بالا من یک آدم غریبه بودم در آنجا. هم سنم کم بود هم از خارج آمده بودم. بنابراین باید خیلی بیشتر از معمول کار کنم که بتوانم در آنجا جا بیفتم خوب در این دوران که تقریباً دو سال طول کشید خیلی دوران جالبی از نظر زندگی خصوصی و کاری من هست همان سالی است که ازدواج کردم در ۱۹۵۸ و چیزهای خیلی واقعی قابل توجهی هم پیش آمد که اینها اگر بخواهم یکی یکی برایتان عرض کنم. معمتمرین چیزی که در آن زمان مسئله دولتی بود این بود که حقوقهای کارمندان دولت را هیچوقت سرمایه نمی‌پرداختند شما شاید الان تعجب کنید که خوب این حق کارمندان است که آخر ماه حقوق بگیرند ولی اینطور نیست. در تهران همیشه از اول ماه شروع می‌کردند بتدریج حقوق وزارت‌خانه‌ها را می‌پرداختند. یک وزارت‌خانه مثلاً پنجم داده می‌شد یک وزارت‌خانه دهم داده می‌شد یک وزارت‌خانه ششم داده می‌شد بتدریج که پول بدست وزارت دارائی می‌آمد توزیع می‌شد و شهرستانها همیشه یک ماه و دو ماه و سه ماه و چهار ماه بعضی وقتها عقب بودند و کارمندان دولت که خیلی حقوق کمی هم داشتند چونکه اصولاً اشل حقوق دولتی پائین بود اینها همیشه در سراسر مملکت مشکل داشتند. به قصاب، نانوا، بقال اینها بدھکار بودند و شما فکر می‌کنید کارمند دولتی که مثلاً در ملایر هستش پهلوی قصاب و نانوا و بقال بدھکار باشد چه آبروئی می‌تواند پهلوی آنها داشته باشد. خیلی این مشکل بزرگی برمی‌دارد. خوب یکی از کارهایی که مورد علاقه وزیر دارائی وقت بوده اولین چیزی که از من خواست گفت شما یک کاری کنید حقوق‌ها در اول ماه پرداخت شود.

سؤال : ناصر.

آقای انصاری : ناصر چون خودش قبلأً رئیس بانک ملی بود آدمی بود بسیار سلیم النفس، خیلی آدم فهمیده، خیلی دقیق و خیلی علاقمند بود که اقلأً این کار درست انجام بشود خوب کاری که من کردم این بود که با بانک ملی که هیچ رابطه خوبی با خزانه نداشت آن موقع آقای کاشانی رئیس بانک ملی بود بعد در این طی چند سال گذشته راجع به کارهای امور مالی من با او ارتباط داشتم خیلی محبت داشت به من رفتم پهلویش گفتم که شما فقط کاری را ما تمام درآمد دولت که همه می‌اید به بانک ملی برای اینکه خود وزارت دارائی که صندوقی نداشت صندوق حسابداری دولت پوش در بانک ملی بود برای اینکه تمام درآمدهای دولت که می‌اید پهلوی شما از گمرک و تمام منابع دیگری که می‌اید آن میزانی است که مربوط به هزینه‌های حقوق هستش که یک قسمتی از این است شما سوابق چند سال گذشته را ببینید هرجور بگیرید این از کل درآمدی که دست شما می‌اید قسمت حقوق کمتر است. قرار گذاشتم که اول هر ماه بانک ملی در تمام مملکت طبق دستور خزانه

داریکل حقوق تمام ادارات را بپردازد حالا چه ما درحسابمان پول داشته باشیم چه نداشته باشیم هرچقدر که ما نداریم درآن ماه کم داریم بانک ملی به ما قرض بدهد بعنوان وام به دولت حساب کند بهره بگیرد بهره‌ای که توافق کرده بودیم در حدود سه درصد ولی هر وقت که ما پول‌مان توی بانک ماند بانک ملی هم به ما بهره بدهد سه درصد هم به ما بدهد. آخرسال این را حساب کنید اگر ما بدهکاریم ما به بانک ملی بدهی پیدا کنیم در بودجه سال بعد بگذاریم اگر بانک ملی بدهی پیدا کرد به ما بعنوان درآمد بدهد. این را قبول کرد و از آخر آن ماه ما در تمام مملکت حقوقها را یکدفعه به همه سر اول ماه پرداختیم و این یک رولوسیونی در زمان خودش در سیستم پرداختها بود در ایران. اصل اهمیت کار، کار خیلی مهیّ نبود الآن بصورت خیلی ساده همه به این کار نگاه می‌کنند ولی با این توافق کوچک یک مسئله بسیار بزرگی برای کارمندان دولت حل شد. یک کار دیگری که آنوقت انجام شد این بود که بعد از آمدن مرحوم سپهبد زاهدی وزارت‌خانه‌ها که بعد از دوران دکتر مصدق بود خیلی از سازمانهای دولتی اینها درطی قوانین مختلف اجازاتی گرفته بودند که می‌توانستند از خارج یا داخل وام بگیرند و مقداری از این مؤسسات با مؤسسات خارجی بطور مستقیم قراردادهایی بسته بودند براساس آن مجوز قانونی از خارج وام گرفته بودند بدون اینکه دولت اطلاع داشته باشد و برای پرداختهای ارزی اینها دولت تعهدی کرده باشد چون فرضشان براین بود که اگر مثلًاً فلان مؤسسه از یک شرکت خارجی وامی می‌گیرد در موقع پرداختش بانک ملی می‌نویسد بانک ملی هم ارز را حواله می‌کند بدون اینکه توجه بشود یک روز مقداری این ارزها که می‌خواهد پرداخته بشود ممکن است متناسب با درآمد ارزی دولت نباشد. کاری که ما کردیم درآن زمان یک بررسی کردیم از تمام مؤسسات دولتی که معلوم بشود چقدر اینها تعهد به خارج از ایران دارند و تعجب می‌کنید درآن زمان بعضی از مؤسسات حاضر نبودند بهیچوجی اینها بگویند که چه قراردادهایی بستند و پرداختهایشان چه هست. مؤسستی فرض کنید بانک کشاورزی قرارداد بسته بود، سازمانی بود به اسم ، بانک ساختمانی بود به اسم بانک ساختمانی زمینهای دولتی در اختیار آنها بود و قرارداد ساختمانی بسته بودند که جنس وارد کنند که اجناس ساختمانی تعهدات بسیار زیادی کرده بودند واحدهای ارتش تعهدات زیادی کرده بودند.

سؤال : بالای ارتش مستقیماً پس این مجوز قانونی فقط شامل آنچه که بعنوان به انگلیسی بهش می‌گویند گاورمنت کورپوریشن ولی حتی از اینها آنها چیزهایی بود که به پای خودشان ایستاده بودند و یک هیئت مدیره دارند از لحاظ بانک و اینها ولی حتی سازمانهای ارتشی .

آقای انصاری : ارتشی هم داشتند که اینها برای چون سازمانهای ارتشی طبق مجوزی که داشتند توانسته بودند

که یک مقداری از مؤسسات خارجی برای خرید وسائلی که برای تأسیسات ارتشی جزئی بود وام بگیرند بدون اینکه اینها انعکاسی درخزانه باشد که دولت بداند درمثلاً در فلان سال باید چه مبلغی به خارج پردازد. دراول خوب بنظر هر کدام بنظر میرسید که اینها رقمی نیست در مقابل ایران که منابع نفتی دارد چه دارد و چه دارد مشکلی ایجاد نمی کند.

سؤال : ببخشید شما می دانید که سابقه این نوع مجوز به کجا برمی گردد.

آقای انصاری: قوانینی که گذشته بود از مجلس در بعضی از قوانین یک ماده‌ای گذرانده بودند.

سؤال : ولی در چه دورانی بود.

آقای انصاری : این دوران بعد از دوران دکتر مصدق .

سؤال : بعد از دوران دکتر مصدق است و در دوران سپهبد زاهدی .

آقای انصاری : بله دوران سپهبد زاهدی بود اینها به آنجا برمی گشت آن زمانی بود که مملکت درحال رشد بود و تمام مؤسسات که سالیان سال در تمام دوران ملی شدن نفت اینها کاری نتوانستند بکنند چون درآمدی نداشت موفق شده بودند که با بعضی از مؤسسات قراردادهای بینندن که اتوبوس وارد کنند وسائل ساختمانی وارد کنند وسائل صنعتی وارد کنند و آن مؤسسات گفته بودند که ما قسطی به شما چیز می فروشیم . تعهد آن مؤسسه را قبول کرده بودند. و آن مؤسسه هم بنا به آن مجوزی که در قانون داشت خرید کرده بودند وقتی که اینها همه را مجموع کردیم رقمها که از همه جا بالاخره چند ماه طول کشید که مجموع کردیم به رقمی رسیدیم که رقم خیلی وحشتناک بود یعنی نشان میداد که اگر اینها بخواهد پرداخت بشود اصلًا دولت ارزی برای کارهای دیگری نخواهد داشت. فقط باید که پرداخت اقساط قروض صادر را بکند اینقدر این گزارش بد بود که من مجبور شدم فقط برای هیئت دولت و نخست وزیر کپی خواست تمیه کردیم و رویش یک نوار بزرگ قرمز نوشتم محramانه نوشتم که اینها را هیچکسی به این توجه هم اهمیتش را توجه کنند ولیکن هنوز محramانه نگهداشند برای اینکه بدست خیلی کسان میافتاد یک اثر خیلی نامطلوبی داشت برای دستگاه دولت اینکه رفته همه متوجه شدند و باعث شد که برای گرفتن وام خارج و تعهدات خارج چون بعضی از این وامها

بصورت یک جوری کلمات قراردادها را نوشته بودند که می توانستند بگویند وام خارج نیست چون برای گرفتن وام خارجی باید مجلس قانون خاص بگذراند ولی اینها یک جوری آن مواد را جمله بندی کرده بودند که می توانستند بگویند این وام دولت نیست .

سؤال : خرید قسطی است از یک سازمان خصوصی .

آقای انصاری : خرید قسطی است از یک سازمان خصوصی ولی این خریدهای قسطی گرفتاری عظیمی درست می کرد. این یکی از آن چیزهایی بود که جلویش را گرفتیم . دولت تصمیم گرفت که دیگر هیچ مؤسسه‌ای قبل از اینکه جدول پرداخت‌هایش به تصویب دولت نرسد و کنترل نشود به خارج نرود. از نظر تشکیلات خود وزارت دارائی در آن زمان یک وضعی بود که اینهم بنظر من قابل ملاحظه است که گفته بشود درطی سالیان متتمادی که وزارت دارائی وزراء مختلف داشت با دستور اداری واحدهای مختلف وزارتخانه را

تحت نظر معاونین معینی گذاشته بود. بدون اینکه یک تشکیلات خاصی برای وزارت دارائی تصویب شده باشد و این یک روش کار همیشگی توصیش پیش بینی شده باشد مثلاً اداره بودجه که خیلی مشخص است کار و تهیه بودجه بندی و به اصطلاح کارهایی که با وزارتتخانه‌های مختلف وزارت دارائی درمورد بودجه باید انجام بدهد.

سؤال : تخصیص منابع و اینها.

آقای انصاری : تخصیص منابع و اینها این واحد تحت نظر معاون پارلمانی وزارت دارائی در حالیکه اداره خزانه که ارتباط پرداخت با بودجه دارد تحت نظر معاون دیگر وزارت دارائی و سایر ادارات هم بهمین صورت که چنان تداخل وظایف شده بود وقتی که برای اولین دفعه اینها را همکاران من روی نقشه آوردنده که نشان داده بشود که چه جور این وظایف ادارات مختلف برای انجام کارشان به چه مراجعی باید مراجعه کنند یک نقشه عجیب و غریبی درست شد که اصلاً قابل فهم برای هیچکسی نبود یک مشت اداره بود که اینها به افراد مختلفی رپورت می‌کردند و کارهایی بعضی وقتی خیلی تصمیمات ضد و نقیص می‌توانستند بگیرند.

سؤال : شما بعنوان خزانه دارکل چطور شد که وارد این مقوله سازمان بندی وزارت دارائی .

آقای انصاری : آها این یک سابقه‌ای دارد که من باید یک خورده برگردم به عقب شاید آنرا فراموش کردم که بگویم باید برای شما این را اصلش را از اول بگویم . (پایان نوار ۲ ب)

شروع نوار ۳ آ

سؤال - برنامه تاریخ شفاهی با جناب عبدالرضا انصاری از برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران ۱ مارس ۱۹۹۱ بتزدا نوار سوم روی یکم .

سؤال : جناب انصاری دفعه که داشتیم باهم صحبت می‌کردیم به اینجا گفتگومان خاتمه پیدا کرد که شما در مقام ایجاد یک سلسله تغییرات و تحولات درسازمان وزارت دارائی برآمده بودید مسئله که جالب هست این است که درمقام خزانه دار کل کشور چطور شد که شما به این فکر افتادید و چه ارتباطی وجود داشت در اینجا.

آقای انصاری : این یک سابقه‌ای داشت همینطور که قبل از عرض کردم از ابتداء حکومت سپهبد زاهدی که

فعالیت‌های اصل ۴ گسترش پیدا کرد بنا به تقاضای دولت. وزراء مختلف دولت تقاضا می‌کردند که برای کارهای تشکیلاتیشان یک متخصصین اموراداری از طرف اصل ۴ به آنها معرفی بشود. خوب این تقاضا خیلی تقاضای منطقی بود برای اینکه انجام هر برنامه‌ای که دولت بخواهد انجام بدهد باید اول ماشین دولتی خوب آماده برای حرکت باشد. این تقاضا را امریکائی‌ها قبول کردند و یکنفر متخصص امور اداری آوردند به یک قسمت امور اداری در اصل ۴ بوجود آمد مثل پابلیک آدمینیستریشن (public administration) این قسمت چند برنامه داشت یکی اینکه اولاً چند نفر متخصص تشکیلات به ایران آوردن که جزء staff خودشان بودند و اینها با وزارت‌خانه‌ها در تماس بودند که تقاضای رسیدگی به امور تشکیلاتی داشتند یک کاری که کردند ایجاد مؤسسه علوم اداری دردانشگاه بود که قراردادی بستند با دانشگاه کالیفرنیای جنوبی که این کار را آنها سرپرستی بکنند یک دانشگاه بودند با دانشگاه تهران ارتباط برقرار شد که هزینه این کار را اصل ۴ میداد و دو تا برنامه اصلی داشتند یکی اینکه در خود دانشگاه کلاسیه امور اداری تشکیل بدهند که بعد هم مؤسسه علوم اداری در دانشگاه تشکیل شد یکی هم که چند نفر ایرانیهای واجد شرایط را انتخاب کردند که اینها برای دیدن دوره عالی اموراداری بروند به دانشگاه کالیفرنیای جنوبی. که حتماً اطلاع دارید مثلاً دکتر گودرزی کریم پاشا بهادری ، دکتر مجیدی جزء اینها بودند، دکتر رام، اینها رفتن به دانشگاه کالیفرنیای جنوبی. در ادامه این برنامه وقتی که این متخصصین به وزارت‌خانه‌های مراجعه کردند مسئله‌ای که خیلی جالب به چشم هر آدم بی‌طرفی می‌خورد این بود تشکیلات وزارت‌خانه‌ها در اثر تغییرات پشت سرهم دولتها که دولتهای دوماهه، سه ماهه، دولتهای ششمراه یعنی بعد از رفتن اعلیحضرت رضا شاه آن دوران قبل از دوران دکتر مصدق، ملی شدن نفت، دولتها مرتب عوض می‌شدند و آمدن هر کابینه جدید هروزیز جدید یک مقداری تغییرات اداری را بدنبال داشت چه از بابت آوردن آدمهای تازه چه از بابت تغییر وظائف ادارات مختلف. بنابراین توی این وزارت‌خانه‌ها سازمانهایی بوجود آمده بود که بعلت مسائل خاصی که در یک زمانی پیش آمده بود بعد آن مسئله از بین رفته بود سازمان سرجایش مانده بود یا تداخل وظایفی که بین قسمتهای مختلف بود مثلاً یک معاونی عوض شده بود یک معاون دیگری آمده بود و این معاون میل داشت که سرپرستی فلان اداره را هم بعده داشته باشد بنابراین، آن اداره را تحت نظر آن می‌گذاشتند بدون اینکه این در داخل یک چهارچوب سازمانی خاصی بهش توجه بشود بنابراین تمام وزارت‌خانه‌ها می‌شود گفت که اغلب دچار چنین مشکلی بودند برای حل این مسئله در اوائل حکومت آقای دکتر اقبال قرار شد که یک کمیته معین کردند تحت سرپرستی آقای مهندس طالقانی عضویت آن کمیته آقای دکتر آموزگار که آن موقع معاون وزارت بهداری بود

سؤال : جمشید آموزگار.

آقای انصاری : جمشید آموزگار بله . بنده هم معاون مهندس طالقانی بودم . یک متخصص آمریکائی با همکار ایرانیش که آقای داریوش اسکوئی بود . وظیفه این کمیته این بود که تمام تشکیلات تمام وزارتخانه‌ها را یکی به یکی بررسی بکند، اشکالاتش را دربیاورد و برای واحدهای مختلف این وزارتخانه‌ها که مشترک بودند درسازمانهای مختلف، فرض کنیم واحد خرید، واحد کارگزینی، واحد اداری، سرویس‌های مختلف اینها که در حقیقت توى تمام تشکیلات باید یک طور باشد ولی عملأ نبود برای اینها شرح وظائف نوشته بشود و این شرح وظائف کلی بصورت قانون دربیاید و طرح قانونی باشد که به مجلس داده بشود و بعد از اینکه تصویب شد درسازمانهای دولتی بمرحله اجرا دربیاید. انجام این کار خیلی خیلی مسائل جالبی را پیش آورد. چون این کمیسیون باید درنخست وزیری تشکیل می‌شد تقریباً یا هر روز و وزارتخانه‌های مختلف، معاونین اداریشان می‌آمدند با تشکیلاتشان، خوب توضیحاتی که اینها می‌دادند این مسئله را به یک صورتی نشان میداد که اغلب اینها اولاً تشکیلات نداشتند. تشکیلات مصوبه‌ای که روی کاغذ باشد به آنصورتی که نقشه تشکیلاتی امروز همه باهاش آشنا هستند آنروز اصلأ وجود نداشت. بعضی‌ها یک چیزهایی داشتند یکی از آن مواردی که خیلی از این بابت خنده دار بود و خوب یادم است یکی از وزارتخانه‌ها هی فشارمی‌آوردیم که آقا چرا نقشه تشکیلاتی تان را نمی‌آوردید معلوم شد که آخرسر این نقشه تشکیلاتی این وزارتخانه یک دانه هستش و دراطاق آقای وزیر بود.

سؤال : کدام وزارتخانه بود این .

آقای انصاری : فکر می‌کنم وزارت دارائی بود و هیچکسی جرأت نمی‌کرد برود از اطاق آقای وزیر این نقشه را که قاب شده بود بردارد بیاورد و هیچکس دیگر هم اطلاع نداشت یک وزارتخانه‌ای که تازه تشکیل شده بود و خیلی سابقه زیادی نداشت وزارت گمرکات و انحصارات بود که وزیرش سرلشکر ضرغام بود. یادم می‌آید وقتی که آقای خطاطان آنجا معاون وزیر انحصارات و گمرکات بود. نقشه را که آوردند این نقشه حقیقتاً خیلی متأسفم چطور نماند و دست من نیست که الان به شما نشان بدhem این نقشه را یک هنرمند کشیده بود نقشه تشکیلاتی را بصورت یک درخت که این تنہ اصلیش وزارتخانه است و شاخ و برگهای دارد و در آن بالا یک چیزی کشیده بود مثل یک پرنده‌ای که آن سر نشسته باشد و آن آقای وزیر بود. این تشکیلات وزارت گمرکات و انحصارات این چنین چیزی بود که یک هنرمند کشیده بود یعنی کسی در آن وزارتخانه که وزارتخانه جدید التأسیسی بود. کارهای چای و قندو شکر و سیلو اینها را انجام میدادند کسی نبود که از امور اداری جزئی

ترین notion داشته باشد که اقلًا حتی بطور شباهتی یک چیزی کشیده باشد خوب کار این کمیته خیلی مورد توجه دولت قرار گرفت و درنتیجه یک شرح وظائی برای تمام وزارتخانه نوشته شد.

سؤال : ببخشید یک سوال بکنم این کمیته یک عده‌ای داشت که برایش کار می‌کردند staff داشت یا اینکه فقط خود شما می‌نشستید و خود شما این کار را کردید.

آقای انصاری : این کمیته درنخست وزیری تشکیل می‌شد کار نوشتن شرح وظائف را که چه باید انجام بشود همین کمیته میداد با مشورت آن متخصص اموراداری که امریکائی بود آورده بودیم و اگر احياناً توضیحاتی لازم بود از جاهای مختلف، نخست وزیری دعوت می‌کرد افراد مختلفی شرکت می‌کردند با همکاری همه این شرح وظائف نوشته می‌شد .

سؤال : اسم این متخصص امریکائی یادتان هست که چه هست الآن .

آقای انصاری : اسمش را متأسفانه یاد نیست می‌توانید از اسکوئی بپرسید برای اینکه او همکار اسکوئی بود. خیلی مرد خوبی بود، خیلی مرد افتاده‌ای ، خیلی مرد دانشمندی بود.

سؤال : اسکوئی خودش درکار اموراداری .

آقای انصاری : اسکوئی همکار این آقای آمریکائی دراصل ۴ بود.

سؤال : به این دلیل با شما.

آقای انصاری : به این دلیل توی این کمیته شرکت می‌کرد.

سؤال : ولی خودش متخصص اموراداری

آقای انصاری : نه انگلیس درس خوانده بود تخصص البته سوابقی داشت برای اینکه برای انتخاب همکارهای انصاری ۵۰